

غمخوار به جستجو می پردازند جسد پاره پاره شده را می یابند و به خانه یکی از بستگان برده در آنجا به خاک می سپارند ولی دست قطع شده را پیدا نمی کنند.

نام پرافتخار آن دو شهید مجید که در نهایت مظلومیت قهرمانانه جان شیرین خود را در راه ایمان به خدا نثار کردند الی الابد در صفحات زرین تاریخ می درخشد و به یادگار می ماند.

حاج اسمعیل کدخدای اسفندآباد که با سخن چینی و فتنه انگیزی موجب شهادت آن دو بیگناه مظلوم شده بود در بیم و هراس بسر می برد و نگران بود که مبادا آقا رضا که از احبای شجاع اسفندآباد بود در صدد انتقام از او باشد و او را بسزای اعمال خود برساند لذا در صدد قتل او بر آمده از سالار نظام حاکم ابرقو اجازه می گیرد همراه دو نفر شبانه به خانه آقا رضا رفته او را که در بستر خوابیده بود با شلیک سه گلوله به شهادت می رسانند و فرار می کنند. دوستانش به محض اطلاع به بالینش می شتابند وی را غرق بخون می یابند جسدش را در قبرستان بخاک می سپارند.

احباء به اولیا امور تظلم می کنند دانی حسین که از اعیان آباده بوده با امضای حسین بهائی از آنهمه ظلم و ستم به مظفرالدین شاه قاجار که در سفر پاریس بوده تلگرافاً شکایت و دادخواهی می کند ولی دادرسی پیدا نمی شود.

دیری نمی باید که میرزا عبدالغنی به بیماری وبا مبتلا گشته سه شبانه روز در بستر بیماری رنج می برد سرانجام دست اجل گریبانش را می گیرد و به حیاتش خاتمه می دهد.

از کلک گهربار حضرت مولی الوری پنج زیارتنامه به افتخار سه نفر شهدای بزرگوار فوق الاشعار نازل شده که زینت بخش صفحات ۲۲۸ تا ۲۳۲ جلد چهارم کتاب مصابیح هدایت گردیده است.

مسافرت به شیراز و ابرقو

نصیری می نویسد:

در اواخر اسفند ماه ۱۳۱۳ که در یزد به سمت بازپرس انجام وظیفه می کردم در مورد یک پرونده کیفری مربوط به ابرقو قرار تحقیقات محلی صادر شده بود که مدتها اجرا نشده و معوق مانده بود. با مذاکره و مشورت با مظفر صدر دادستان یزد تصمیم گرفته شد که در ایام تعطیلات عید نوروز از راه ابرقو به شیراز رفته و در مراجعت قرار را اجرا و به یزد مراجعت نمائیم.

بعداً حضرتی مدیر دفتر دادگاه شهرستان یزد و تدین وکیل دادگستری یزد هم داوطلب این مسافرت شدند و متفقاً به ابرقو رفته با هنر یغمائی بخشدار ابرقو که از دوستان صدر دادستان یزد بود ملاقات نموده و قرار اجرای تحقیقات را با او گذاشتیم تا در مراجعت قرار را اجرا و به یزد مراجعت کنیم. وقتی به شیراز رفتیم حضرتی که از سابق با ابوالفضل لسانی رئیس دادگستری یزد و رئیس فعلی دادگاه های شهرستان شیراز آشنائی داشت به ملاقات او رفت چون لسانی از ورود ما مطلع شد علاوه بر آنکه ما را سرافراز نمود تقریباً در تمام ایام اقامت ما در شیراز با ما بود و منتهای محبت را بجا می آورد و حتی پذیرائی نمود و اغلب نقاط دیدنی شیراز را که در سفرهای قبل ندیده بودیم ارائه فرمود محبت و لطف او واقعاً قابل تقدیر و سپاس فراوان است اکنون که آن شخص شریف از عالم خاک به ملکوت الهی صعود نموده است رحمت و آمرزش الهی را برای روح پر فتوحش مسئلت می نمایم و در وصف شهر شیراز و ایام نوروز که در آن شهر جنت طراز با خوشی گذشت کافی است از زبان یکی از فرزندان آن خاک پاک بگویم:

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز
که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

گرچه ذکر این مسافرت خارج از موضوع تحقیقات محلی در ابرقوست ولی چون شرح مختصری از نفوذ و قدرت سالاری ها در آن منطقه است و هم چنین متضمن ملاقات با ابوالفضل لسانی است که بعداً به مناسبتی در پرونده قتل فجیع در ابرقو از او یاد خواهد شد بی مورد نمی بینم این صفحه را ضمیمه یادداشت‌هایم بنمایم.

فرزندان سالار نظام

تنها اولاد ذکور سالار نظام محمد رضا خان امیعد سالار مقتدرترین و ثروتمندترین مالک آباده و ابرقو و داماد مرحوم حاج شیخ احمد امام جمعه آباده می باشد که در ایام تحصیل با شاعر معروف نظام وفا استاد ادبیات فارسی دانشگاه آشنا می شود این فرصت گرانبها را مغتنم می شمارد در تعطیلات تابستان استاد را به آباده دعوت می نماید با احترام فراوان و گرمی بسیار از او پذیرائی می کند این مصاحبت و مجالست موجب آشنائی با فضلا، دانشمندان، رجال مهم سیاسی، وزرا و وکلا می گردد و به فکر نمایندگی مجلس شورای ملی می افتد با کوشش و اهتمام او بخش ابرقو از فرمانداری یزد و استان اصفهان منتزع می گردد در تقسیمات کشور جزء فرمانداری آباده و استان هفتم فارس قرار می گیرد این اقدام برای این بوده که در موقع انتخابات آراء بیشتری از اهالی ابرقو و سایر بخش های تابعه آباده به دست بیاورد.

بالاخره امید سالار چند دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب می شود و به دریافت مدال تاج از محمدرضا شاه آریامهر موفق می گردد. او همیشه به خود می بالید که موکب احمدشاه قاجار همراه سردار سپه و ملتزمین رکاب آنها در آباده نهار را در منزل سالار صرف کرده اند. دفعه دوم در سال ۱۳۱۶ رضاشاه با ولیعهد و

دفعه سوم در بهار سال ۱۳۲۳ محمدرضا شاه و ملکه فوزیه و همراهان در آباده توقف کرده افتخار پذیرائی را به او داده اند. بسی واضح است که چنین شخص مقتدری تا چه حد در عزل و نصب رؤسای ادارات و مأمورین دولت در آباده و ابرقو مداخله و اعمال نفوذ می کرده است.

سالار نظام یک دختر بنام مریم خانم دارد که با پسر عمویش محمد حسن خان سالاری ازدواج کرده بود.

همیانهای پر از لیره طلا

احمد نصیری می نویسد:

چندین سال قبل از انتصاب بنده به بازپرسی دادسرای یزد، ابرقو جزء استان فارس بوده به مأمورین دارائی فارس گزارش می دهند که در قلعه ابرقو مقدار زیادی تریاک قاچاق موجود است مأمورین دارائی فارس برای رسیدگی به ابرقو می روند قلعه را تفتیش می کنند ولی تریاک پیدا نمی کنند اما گزارش می دهند که در این قلعه علاوه بر اشیا، گرانبها و قالی های فراوان و سرقلیان های طلا و نقره چند همیان به اندازه توپ فوتبال مملو از طلا دیده اند. بازرس های اداره دارائی در گزارش خود این لیره ها را قاچاق تشخیص داده ولی اموال قاچاق را ضبط نکرده بودند.

چون در زمان تصدی بنده بخش ابرقو جزء یزد بود مظفر صدر دادستان شهرستان یزد مرا مأمور رسیدگی و تحقیق محلی کرد در نتیجه تحقیقاتی که بعمل آمد معلوم شد امید سالار در طهران است و انجام رسیدگی بدون حضور او ممکن نیست لذا با موافقت دادستان یزد پرونده را به هنر یغمائی بخشدار ابرقو که سمت امین صلح را

هم داشت ارجاع کردم تا پس از ورود امید سالار به تحقیقات بپردازد و پرونده را به دادسرای یزد مسترد دارد.

این بود مختصری از وضعیت ابرقو و نفوذ و ثروت سالاری ها.

اثر شوم اقدامات رضا لطفی

اثر بدی که اعمال مفرضانه لطفی بر جای گذاشت پایه گزاری بدعتی بود که مردم متعصب یزد و قضات ناصالح یاد گرفتند که چگونه با پرونده سازی می توانند جنایتکاران واقعی را از پیگرد و کیفر رها سازند و با تهمت و افترای ناروا افراد بیگناه منتسب به جامعه بهائی که رشوه دادن را حرام می دانند متهم و گرفتار کرده سالها به زندان بیاندازند کما اینکه در پرونده قتل فجیع در رباط ابرقو جواد صادقی بازپرس و سید محمد جلالی نائینی دادستان و احمد معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان با عباس استادان وکیل دادگستری و استوار خاکپور رئیس پاسگاه ابرقو همداستان می شوند محرک قتل و قاتلین واقعی را از تعقیب و مجازات دور نگاه می دارند و شانزده نفر بهائیان بیگناه و سه نفر مسلمان بیچاره بینوا را متهم کرده سالها به زندان می اندازند دادگاه عالی جنائی طهران هم با صدور حکم ظالمانه خود روی قضات متخلف یزد را سفید می کند.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

توقیع مبارک حضرت ولی امرالله که قبل از صعود حسین شیدا در زندان به افتخارش عزّ صدور یافته.

عریضه تقدیمی آن یار روحانی مورّخه ۱۷ شهرالقول سنه ۹۵ بلحاظ اقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا فائز و مراتب خلوص و روحانیت مورد لطف و مرحمت وجود مبارک گردید ذکر دو رویا مطابق یکدیگر نموده بودید که فیض تشریف حاصل یقین است به عنایت الهی قریبیت روحی و تعلق وجدانی در نهایت روشنائی و صفا موجود لهذا مطمئن باشند که نظر مراحم و مهربانی حضرتشان شامل و از حق می طلبند تا در جمیع شنون مؤید و موفق و بطراز خدمت مزین و در کمال وجد و سرور باشند تقدیمی یک سهم حمام مخصوص بهائیان مقبول محضر مقدّس واقع خجسته موقنه ثابتة امرالله ربابه خانم مورد عنایت شدند موفقیت آن محترمه را بر خدمت و تربیت اطفال عزیز خویش از درگاه احدیت می طلبند فرزندان آقا محمد باقر و خانم سلطان و آقا میرزا عزیزالله و آقا میرزا عنایت الله و آقا میرزا هدایت الله و پروین خانم کل به لطف جزیل فائز و مشرف شدند و در حق جمیع تأییدات رب جلیل را سائلند همچنین جناب آقا عبدالحسین عبدی بذکر بدیع مفتخر گشتند طلب موفقیت بر خدمت امرالله در حق ایشان می فرمایند

حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین

۶ شهرالملک سنه ۹۵ مطابق ۱۲ فیرواری ۱۹۳۹

ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی



بسی جناب و سروران زائر شرقی پروردگار و ملائکه

درین تقدیر آن پارسوی عتق ۱۹ مرداد ۱۳۱۵ هجری
حضرت ولی امر استاده ادهم خاذه فخر و شرفی که راجع بحسب و کرامتی
جناب و سلطان یکت آمین در نزد بخت قلم سرورین ایشان بوده
در سفر خود معلوم گردید بسی واضح و برین است که اصل بها
از ارتکاب چنین اعمال سلبه نفس میری فایده ای نمی رسد
ولی اصل غرض در کین و منفعت در مسدود و فراموشان بیگانه
استان آن نزد بسین لکن ادهم خاذه تا حضرت حال
اولیای اسرار و واضح و مستود شود و حکومت عاود شهریاری
بختیقات نزیب حکم برانست و ادهم آن غرض بیکه رسد
غایه فاضل و مجرم معلوم گردد در کتب این عمل و سرورین
خود رسد در صورت اضطراب و تشویش نشاید
آئینه در کلام و خط و بیان شش سال ابرار و نیاز
از حق بی جهاد ساخته تا پادان و بیگانگان استنشاق
و توبه بر اجرای ضلوع و مراعات و محاسن فریاد و از آن کسی
و حرام است محفوظ داد و کل ما در غیر عالم است فی زمین
بخت و با امانت و صداقت و راستی و درود باری عزیز نماید

سب افام مبارک و قوم کرده
۱۳ شهریور ۱۳۱۵
۱۹۳۷

بسی جناب و سروران زائر شرقی پروردگار و ملائکه



بسی جناب و سروران زائر شرقی پروردگار و ملائکه

درین تقدیر آن پارسوی عتق ۱۳ شهریور ۱۳۱۵ هجری
حضرت ولی امر استاده ادهم خاذه فخر و شرفی که راجع بحسب و کرامتی
جناب و سلطان یکت آمین در نزد بخت قلم سرورین ایشان بوده
در سفر خود معلوم گردید بسی واضح و برین است که اصل بها
از ارتکاب چنین اعمال سلبه نفس میری فایده ای نمی رسد
ولی اصل غرض در کین و منفعت در مسدود و فراموشان بیگانه
استان آن نزد بسین لکن ادهم خاذه تا حضرت حال
اولیای اسرار و واضح و مستود شود و حکومت عاود شهریاری
بختیقات نزیب حکم برانست و ادهم آن غرض بیکه رسد
غایه فاضل و مجرم معلوم گردد در کتب این عمل و سرورین
خود رسد در صورت اضطراب و تشویش نشاید
آئینه در کلام و خط و بیان شش سال ابرار و نیاز
از حق بی جهاد ساخته تا پادان و بیگانگان استنشاق
و توبه بر اجرای ضلوع و مراعات و محاسن فریاد و از آن کسی
و حرام است محفوظ داد و کل ما در غیر عالم است فی زمین
بخت و با امانت و صداقت و راستی و درود باری عزیز نماید

۱۳ شهریور ۱۳۱۵
۱۹۳۸

بسی جناب و سروران زائر شرقی پروردگار و ملائکه



بسی جناب کسرش نجی بدبارت و خلافت

و جناب نقشبندی آن بار روحانی مؤلف ۲۹ پانچ ۱۹۳۹
مرحمت حضرت ولی امر آره ابا خاندان خاز و عرب شخصی
مردود لطف و عنایت گردید و در خصوص جناب قبل با بیعت

و امت پروردگاری برات بانگ
فرمودند بنویس نامه سابق اصل و جواب و قبضه رسیدگی

راج به لای سلطان نیک آیین که در طهران زیننده و لای
و کرمه خانی حکومتان و لای حسین کشی و لای
و لای عبدالرزاق و لای حاجی محمد طاهر با لری و چهل
بیش و لای و لای ابرو کسن شاه پوسی که در نزد
شده اند فرمودند بنویس از این دو حالت گزیند و پیش
و با پرس گزیند حزب مدان با قبال غائب و خارج
چون مشهوره غالب برود ایام ثابت و معلوم گردد

او چه خیزه ستر طلب امام و گشایش شایع مملکت
و پادان سندی و آمده گرداند و پادان و پادان
در هیچ احوال طلب نایب و در ضمن از ده گاه جمال رضای
اندوت سندی میزبانیه حبله امسک هم گردید

۱۵ شهریور ماه ۲۳
۱۹۳۹
مجلسین

Handwritten signature or note on the right margin.



بسم الله الرحمن الرحیم

بدر رضوانه خانم شهید زادگان علیا مبارک
و جناب نقشبندی آن کز استان مقدس آس مؤلف ۱۲
بملاحظه مبارک حضرت ولی امر آره ابا خاندان خاز و عرب شخصی
آن مردود لطف و عنایت و جود اندس گردید
نظر داشت و کرمت حضرتان شریک و مسلوب آس نقشبندی
و رعایت کرده است و به دار چنانچه که شکست زنی و آس
عینی آینه شالی و جود است نگین بریه جناب حاجی محمد طاهر
مالیری و جناب کرمه حسن نوش آبادی و لای سلطان
و جناب کاسینی نرد و جناب کاسینی شیده از شمس
و از بیت و آزار مساندین محفوظ و مصون در است آس
از سمت شنیده ثابت و از زندان آزادی و نجات
حاصل نمایند

راج مجبول بودن من شهیدتی بسیل آره و الله اعلم
تا ابراهیم و خلاصت زیارتنامه ایشان در خانه
مردوخ داشته بودید این عاقل شرف مقرب
خاز و مقبول واقع و در خصوص سواد الراج مبارک که تقدیم در سال نورد

Handwritten text in the center margin, possibly a signature or note.

3171

مآخذ مندرجات بخش دوم

- ۱- تلگرافات تفقد آمیز حضرت ولی محبوب امرالله به مناسبت گرفتاری اعضای محفل روحانی یزد و صعود دو نفر از محبوسین بهائی در زندان که توسط محفل روحانی ملی ایران از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است.
- ۲- خاطرات دکتر عزیزالله نویدی
- ۳- خاطرات دکتر کیخسرو راستی تاریخ ۲۷ شهرانورد ۱۵۲ بدیع مطابق با ۱۷ جون ۱۹۹۵
- ۴- خاطرات حبیب الله رافتی
- ۵- مکاتبات دکتر سهراب فریدانی از آلمان
- ۶- یادداشتهای احمد نصیری از ایام وکالت دادگستری مستخرجه از پرونده و (رساله کیفر بیگناهان) تألیف نعیم وحیدی و (رساله حقایق چند درباره قتل فجیع در ابرقو) نگارش کاظم کاظم زاده و عبدالله رازی
- ۷- مکاتبات محافل روحانی ملی ایران و آمریکا بزبان انگلیسی
- ۸- خاطرات اسفندیار مجذوب

در ضمن حوادث یزد و گرفتاری و محفلان
 فرمودند بنویسند تحقیق بسیار هم در موجب جرت و این شایع
 بدوستان دست نظام گشوده و با آن مرسوم معلوم را منتهی ساخته و
 بر برات و جبارت افزوده و بنای محفل مرکزی پایه پیش از پیش برداشته
 و انظار خائن و اثبات مظلومیت و پرست یاران قیام نمایند
 بکارند و استقامت نمایند و از نهد بیات و اقدامات هرگز در
 دلول گرفته . انانایت فایده گر او و ما را هر چه نمایند در سال
 ششده نظام منگ شونده تا حقیقت معلوم گردد و تقاضای بهائیان مکتوب شود
 و اول شرد و منقول کردند و حزب معلوم آزاد و عزیز و منور شوند و سبیل آید
 غلوه اسما، تبه و جنبه اتی برج بر جبرون عزیزان آئی که حال گرفتاری
 از قبل بنیبه یک یک شق و دلبران دهند بییقین بسین بنیبه این زجر دنیا
 مقدس طلوع فرعونت بل سنتی از برای یاران و پیران جمال آئی در آن است
 جس انظرا رسا، املورا از مؤید عباده انصارین و سینه و پنجم و نهم و نهم
 فی حبیب استن و انانوال ..

در ضمن حوادث یزد و گرفتاری و محفلان

اعزام دو نفر مهاجر به ابرقو

در سال ۱۰۶ تاریخ بدیع مطابق با سال ۱۳۲۸ هجری شمسی و مقارن با سال ۱۹۴۹ میلادی محفل روحانی یزد برای اجرای نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر روحانی سعی بلیغ مبذول می دارند تا مهاجرینی به نقاط اطراف یزد اعزام نمایند از جمله آن نقاط شهر ابرقو بود که سابقه امری داشته و سالها قبل سه نفر از احبای مؤمن و مخلص در آنجا به مقام شهادت فائز شده بودند.

در قریه اسفندآباد پنج فرسخی ابرقو هم چند خانوار بهائی زندگی می کردند و محفل روحانی دایر بوده لذا محفل روحانی یزد تصمیم می گیرند با اعزام دو نفر مهاجر مقدمات تشکیل محفل روحانی را در ابرقو فراهم سازند. دو نفر از احبا داوطلب مهاجرت به ابرقو می شوند. یکی از آن دو نفر جوانی دوچرخه ساز بنام حسینعلی ثابت حاضر می شود با همسرش به ابرقو بروند ولی دیری نمی گذرد که اهالی متعصب ابرقو مطلع می شوند که او بهائی است چنان عرصه را بر آنها تنگ می کنند که از ترس ناچار می شوند شبانه با همسرش بوسیله موتورسیکلت ابرقو را ترک کرده به یزد مراجعت کنند.

داوطلب دیگر پیرمردی بنام عباسعلی پور مهدی کارمند بازنشسته اداره پست که سالها به نامه رسانی میان یزد و ابرقو اشتغال داشته و با مردم و محیط آشنا بوده حاضر به مهاجرت ابرقو می شود ولی چون سرمایه ای نداشته برای دریافت کمک مالی به محفل روحانی یزد مراجعه می نماید در جلسه محفل مورخه ۱۳۲۸، ۴، ۲۶ محفل تصمیم می گیرند چند طاقه پارچه دستباف یزد و مبلغی وجه نقد بعنوان امانت به او بسپارند تا بتواند دکان کوچکی باز کرده از فروش این منسوجات و کالاهای محصول یزد و خرید مرغ و خروس از اهالی ابرقو و فروش آنها در یزد سودی

بدست آورده امرار معاش کند ضمناً محفل روحانی یزد به محفل روحانی قریه اسفندآباد توصیه می نماید که در صورت لزوم از کمک و راهنمایی به عباسعلی دریغ نکنند.

از بد حادثه در دی ماه ۱۳۲۸ شمسی قتل فجیع صغری و فرزندانش در مزرعه ریاط ۲ کیلومتری ابرقو رخ داده که مأمورین کشف جرم به ناحق عباسعلی را به شرکت در آن جنایت متهم و بازداشت کرده و دادگاه عالی جنائی هم آن بیگناه را به ده سال حبس با اعمال شاقه محکوم کرد.

انگیزه قتل فجیع صغری و فرزندانش

انگیزه قتل مادری تیره بخت و پنج کودک مظلومش از واقعه مرگ نابهنگام محمد حسن خان سالاری عمده مالک جوان و سرشناس ابرقو ناشی می شود. بدین قرار که اسفندیار خان سالاری برادر محمد حسن خان با آنکه متأهل و اولاد هم داشته به طمع اینکه با بیوه جوان، زیبا و ثروتمند برادرش که دختر عمویش هم بوده ازدواج کند و بر ثروت هنگفتی که مشار الیها از پدر و همسرش به ارث برده بود تسلط پیدا کند از مشار الیها خواستگاری می نماید ولی با تمام سعی و کوششی که بکار برده توفیقی حاصل ننموده جواب منفی می شنود زیرا سید محمد قیومی روضه خوان ابرقونی زودتر از اسفندیار خان اقدام کرده بود و صغری همسایه خود را که کلفت مریم خانم بوده واسطه ارتباط قرار داده بوده بطوریکه در محل شایع بوده گاهی صغری مخلومه خود را به خانه اش دعوت می نموده و سید که جوانی بلند بالا، قوی هیکل و خوش قیافه بوده در کنار حوض وسط خانه اش بساط چای را می گسترده به کشیدن تریاک مشغول می شده و با صدای گرم و گیرا و دلپذیر به زمزمه و آواز می پرداخته و آنها

هم از روی پشت بام نگاه می کرده و محظوظ می شده اند سرانجام با جد و جهد قیومی از یکسو و وساطت و افسونگری صغری از دگر سوی مریم خانم با ازدواج با قیومی که همسر و فرزند هم داشته موافقت می کند البته این ازدواج حق مسلم طرفین بوده است اما چون فامیل سالاری ها این ازدواج را مخالف شئون اشرافی خود می دانستند قیومی از ترس نفوذ و قدرت آنها جرأت نمی کند به دفتر ازدواج و طلاق ابرقو مراجعه کند با ماشین و راننده مریم خانم به اقلیه چهار فرسخی آباده می روند و عقد ازدواج خود را در دفتر رسمی ازدواج و طلاق اقلیه به ثبت می رسانند.

انتشار این خبر دهشت اثر سبب تشدید نگرانی و عداوت بستگان بانوی نامبرده بالاخص اسفندیار خان عاشق شکست خورده ناکام می شود و در انتظار فرصتی مناسب لحظه شماری می کرده تا صغری واسطه ازدواج و قیومی رقیب کامروا را از میان بردارد حتی چندین دفعه قیومی و صغری را تهدید به قتل کرده و قیومی کراراً به دوائر انتظامی ابرقو گزارش می داده که اگر صدمه ای بآنها برسد به دستور اسفندیار خان سالاری است.

عاقبت الامر کینه دیرینه اسفندیار خان منجر به قتل رقت آور صغری و اطفال مظلومش می شود پس از اعلام جرم به پاسگاه ژاندارمری ابرقو در اثر تحقیقات استوار حسین صلدی پور فرمانده دسته ژاندارمری ابرقو هنگام معاینه اجساد مقتولین مشاهده می کنند که قاتلین اسلحه بکار نبرده با ضربات محکمی که به دهان صغری کوبیده اند به قتل رسیده و با احتمال قریب به یقین چون فرزندانش قاتلین را می شناخته اند برای اینکه شناسائی و دستگیر نشوند آن مظلومان بی پناه را قتل عام کرده با دستهای خون آلود اثاث البیت و بقچه های صغری را کاوش کرده اگر مسکوک طلا و اشیا نفیس گرانبها متعلق به مریم خانم نزد او بوده برداشته و همان شب فرار کرده اند.

وقوع قتل

به حکایت پرونده جنائی در شب سیزدهم دی ماه ۱۳۲۸ شمسی در خانه ای واقع در مزرعه رباط دو کیلومتری ابرقو از توابع شهرستان یزد یک خانواده شش نفری: دو پسر چهارده ساله، شش ساله و سه دختر پانزده ساله، یازده ساله و هشت ساله با مادرشان بنام صغری پنجاه ساله با ضربات بیل و تیشه و جراحات وارده به قتل رسیده اند. قتل این خانواده نگون بخت در نهایت قساوت و شقاوت و بدور از انسانیت بی نظیر و بیسابقه واقع شده است.

هر چند این فاجعه هولناک رقت آور که موجب حیرت و دهشت بسیار است ولکن اعمال خلاف قانون مأمورین کشف جرم دادگستری و ژاندارمری، دادسراهای بدوی و استان و دادگاه عالی جنائی طهران و بالاخره دیوانعالی کشور هم بی نهایت تأسف انگیز است.

تاریخ قضائی در دنیا از این قبیل محاکمات تاریخی یا افسانه های جزائی فراوان داشته، حق کشیها، اشتباهات قضائی حتی اعمال نفوذ و غرض ورزیهای زیادی در خاطره ها باقیمانده و بر طبق کتب تاریخی بیگناهان بسیاری بنسحق مجازات شده و متهمین و جنایتکاران واقعی فراری شده و سالها بعد حقیقت قضیه کشف شده است اما در مراحل بازپرسی و دادرسی محبوسین بیگناه پرونده قتل ابرقو اشتباه قضائی رخ نداده بلکه مأمورین ناصالح عمداً با سوء نیت و غرض ورزی مرتکبین واقعی و محرک آنها را از پیگرد و کیفر رها کرده بجای آنها عده ای بیگناه را قربانی و گرفتار ساخته اند.

روز قبل از واقعه قتل

به موجب پرونده مربوطه روز قبل از واقعه یعنی دوازدهم دیماه اشخاص مشروحه ذیل: رقیه دختر بزرگ صغری با شوهرش علی و جعفر نامزد معصومه دختر دوم صغری و رمضان برادر جعفر به خانه صغری رفته تا پاسی از شب گذشته در آنجا مهمان بوده اند اما درباره این میهمانی و علت رفتن به خانه صغری از قبل از ظهر و مدت طولانی توقف تا اواخر شب اظهارات متباین و مختلفی کرده اند که جای تأمل و دقت زیادی بوده و به کشف جرم کمک می کرده ولی عمداً مورد توجه قرار نداده اند.

اعلام جرم به ژاندارمری ابرقو

بر طبق پرونده ژاندارمری صبح روز سیزدهم دیماه ۱۳۲۸ شمسی جعفر نامزد معصومه (دختر صغری) به خانه صغری می رود وقتی وارد خانه می شود با اجساد معصومه و دو خواهرش که در رختخواب های خود در ایوان خانه کشته شده بودند مواجه می گردد.

اظهارات جعفر درباره ساعت ورود و ملاحظه اجساد در دفعات مختلف در بازجویی اختلاف زیاد دارد. دفعه اول گفته فقط جسد نامزدش را دیده تصور نموده او غش کرده است. دفعه دیگر گفته فقط اجساد دخترها را دیده که کشته شده اند. دفعه سوم اظهار داشته علاوه بر اجساد دخترها اجساد مادر و دو پسر را در اطاق مشاهده کرده است.

در تحقیقات و بازجویی ژاندارمری نکته مهم و حساسی که حائز کمال اهمیت است نامرتب بودن اوراق اولیه بازجویی است با توجهی دقیق به محتویات پرونده معلوم

می شود بنی آدم فرماندار بی غرض یزد در گزارشی که به مرکز داده کسانی را که بنام متهم و مرتکب جرم معرفی نموده ابتداً نامی از آنها در پرونده موجود نیست بدین جهت این سوء ظن برای وکلای متهمین ایجاد شده که کسری و نامرتبی برگهای پرونده را دلیلی قوی بر تغییر و برداشتن اوراق پرونده به نفع مرتکبین اصلی و به ضرر افراد بیگناه دانسته اند. نه تنها پرونده ژاندارمری دست خورده و ناقص است بلکه پرونده بازپرسی که صادقی بازپرس تشکیل داده به مراتب مغشوش تر و نامنظم تر است.

بازجویی از برخی همسایه های مقتولین

صبح روز بعد از فاجعه ابرقو و اعلام واقعه به ژاندارمری محل و بازجویی از کسان مقتولین (جعفر و علی دامادهای صغری و رمضان برادر جعفر) از برخی همسایه های مقتولین هم (از جمله محمد شیروانی و یک نفر ژاندارم ساکن ریاط) نیز بازجویی به عمل آمده است.

محمد شیروانی همسایه صغری در بازجویی اظهار بی اطلاعی کرده و ژاندارم همسایه صغری هم گفته است شب سرد زمستان درب اطاقش را بسته بوده و پرده ها را کشیده و خوابیده و سرو صدائی نشنیده است. محمد شیروانی به قید کفالت قیومی آزاد شده است.

در پرونده ژاندارمری انعکاسی ندارد که از خود قیومی همسایه صغرای مقتوله بازجویی بعمل آمده است یا خیر؟ در عین حال در پرونده منعکس نیست که از جعفر با آنهمه اختلاف گوئیها کفیل گرفته باشند.

توجه دقیق به مراتب فوق ثابت می کند که به احتمال قریب به یقین جعفر و حتی علی و رمضان هم با آنهمه تناقضات و اختلاف گوئیها که در بازجویی اظهار کرده اند بازداشت شده ولی از ذکر آزاد کردن آنها بدون اخذ ضامن خودداری شده است.

مراتب فوق را روزنامه داد تأیید و تشبیت می نماید زیرا در همان ایام و قبل از دست اندازی بازپرس یزد به پرونده ابرقو به دستگیری متهمین تصریح نموده و حقایق را نقل کرده است. تنها اشتباه روزنامه داد این بوده که اولاً برادر داماد را که همان رمضان برادر جعفر بوده است به عنوان پدر داماد نوشته و ثانیاً قتل پنج فرزند را شش فرزند گفته است.

اما واقعیت همان بوده است که در روزنامه داد درج شده است.

اختلاف گوئیهای جعفر نامزد معصومه دختر صغری

جعفر در بازجویی گفته است: دو ساعت از روز بالا آمده رفتم منزل نامزدم برای آنها چرخوک^۱ کنم دیدم درب منزل آنها از بیرون چفت است باز کردم رفتم دیدم شش نفر مقتول می باشند سه نفرشان بیرون در صفا افتاده اند و سه نفر توی اطاق، برگشتم ابرقو منزل همیش خود علی به او گفتم و برگشتم رباط دیدم مردم جمع شدند.

جعفر در این بیان واضح و آشکارا می گوید که داخل خانه شدم هم در صفا رفتم و هم در اطاق دیدم شش نفر را کشته اند ولی همین جعفر در صفا دیگر بازجویی

^۱ چرخوک چرخ چوبی کوچک دستی است که با آن پنبه می ریسند.

می گوید دیدم نامزدم با دو خواهر کوچکش در صفا افتاده اند دیگر جلو رفتم برگشتم ابرقو به همیشم گفتم.

باز همین جعفر در جای دیگر می گوید صبح که رفتم دیدم افتاده اند ترسیدم جلو رفتم به بینم جان دادند یا خیر.

در صفا دیگر می گوید صبح نمیدانم چه ساعتی بود در صورتیکه در اولین دفعه گفته است دو ساعت و نیم از روز بالا آمده بود که از خانه آمدم بیرون چون مادر زخم گفته بود بیایم پنبه چرخ کنم دیدم چفت درب خونی است وارد شدم توی صفا یک نفر را خون آلود دیدم که سرش زمین توی گودالی و پایش بالا بود و یک نفر خون آلود دیگر که یک مرتبه قطع زندگانی از من شد رفتم شهر نزد علی و گفتم دو نفر را کشته اند.

از خوانندگان محترم سؤال می شود آیا از این همه اختلاف گوئی جعفر چه درک می فرمایند؟

یکی می گوید شش نفر کشته دیدم بعد می گوید فقط نامزدم و خواهرش را دیدم در یکجا اظهار می دارد نفهمیدم جان دادند یا خیر؟ در جای دیگر می گوید یک کشته دیدم سرش زمین پایش بالا بود. این همان جعفری است که روز قبل در منزل همان صغری مقتول رفته است بجرأت می توان گفت آنهمه پاسخ های ضد و نقیص بی سبب نیست حالا ملاحظه فرمائید داماد آمده دیده نامزدش را کشته اند غیر از او پنج نفر را به قتل رسانیده اند چگونه این شخص طاقت آورده فریاد نکرده، همسایه ها را مطلع نساخته، همانطور ساکت و آرام دو کیلومتر راه را پیموده و به ابرقو نزد همیش خود رفته است.

رقیه دختر صغری می گوید چهار ساعت به ظهر از قضیه مطلع شدم جعفر آمد گفت زن دانیش که مادرم باشد غش کرده است و علی شوهر رقیه می گوید جعفر آمد گفت وقتی رفتم خانه صغری دیدم نامزدم را کشته اند طاقت نیاوردم. جعفر می گوید

من در راه رباط به ابرقو فضیه را به کسی نگفتم و موقعی که بازپرس از علی داماد دیگر صغری می پرسد آیا تنها به منزل مادر زنت آمدی جواب می دهد جمعیت زیاد بود چون وقتی که جعفر آمده بود به اشخاص گفته بود مردم خبر شده بودند خیلی جمعیت بود.

این تناقضات را به چه چیز می توان تعبیر کرد.

دو نکته عجیب در این پرونده جلب توجه می نماید یکی اینکه در شب قتل سه دختر که یکی از آنها معصومه نامزد جعفر بوده در صفه (ایوان) خوابیده و صغری با دو پسرش در اطاق بیتوته کرده بودند. تعجب است که در دی ماه وسط زمستان سرد دختران در ایوان بخوابند و پسرها با مادرشان در اطاق بمانند در اینخصوص هیچگونه تحقیق از رقیه دختر صغری و دامادهای او نشده است حال آنکه قابل نهایت توجه بوده است.

آلات قتل

نکته قابل توجه دیگر آنستکه مسلم شده است که قتل بوسیله بیل و تیشه ای که از همان خانه صغری برداشته اند انجام گرفته بنابراین چگونه می توان تصور کرد که کسانی قصد قتل داشته و با خود یک چاقو هم نیاورده باشند این نکته مهم عمداً مورد توجه بازپرس قرار نگرفته است.

باز جوئی از علی شوهر رقیه داماد صغری

بر طبق محتویات پرونده مسلم است که علی داماد صغری و جعفر نامزد معصومه مقتوله دختر دیگر صغری و رمضان برادر جعفر روز قبل از واقعه تا پاسی از شب در منزل صغری بوده اند. این امر بنظر طبیعی است ولی تعجب است که در بازپرسی جعفر و علی دامادهای صغری راجع به این امر طبیعی هم اختلاف گوئی کرده اند. مخصوصاً علی گفته است من هر روز به زراعت می روم اما آن روز توی خانه بودم علت آن بود که به رمضان برادر جعفر گفته بودم برود منزل صغری جُل بلوزد چون از علی سنوال می شود چرا به منزل صغری رفتی پاسخ می دهد رفتم به بینم رمضان به منزل مادر عیال من رفته است یا خیر؟

از این اظهارات معلوم می شود که علی داماد صغری عمداً آن روز به زراعت نرفته ولی اینکه می گوید من به خانه صغری رفته ام که به بینم رمضان به منزل مادر عیالم رفته است یا خیر موجه بنظر نمی رسد زیرا دانستن آنکه رمضان به منزل صغری رفته مستلزم آن نبوده که زراعت خود را ترک کند و تا پاسی از شب در آن خانه بماند.

علی داماد صغری آنقدر دروغ گفته و اختلاف گوئی کرده که بازپرس به او ایراد گرفته و از او پرسیده تو یکدفعه گفتی جعفر ظهر آمد یکدفعه گفتی عصر آمد در صورتیکه می گوئی من بعدازظهر به منزل مادر زرم رفتم. در اینخصوص علی عاجز مانده نتوانسته جوابی به بازپرس بدهد. همچنین علی در بازپرسی می گوید جعفر در منزل مادر زرم شام نخورد و حال آنکه خود جعفر گفته از عصر آنجا بوده و شام هم خورده است. علی می گوید تا یکساعت از شب گذشته در آن منزل بودیم ولی جعفر می گوید تا سه ساعت از شب رفته آنجا بودیم. آیا این اختلاف گوئی ها

که دال بر اتهام آنها بوده نمیبایستی بازپرس برای کشف حقیقت دنباله بازجوئی و تحقیق را بگیرد.

اسفندیار خان سالاری در مظانّ اتهام

پس از وقوع قتل، اسفندیار خان در مظان اتهام به تحریک قتل قرار می گیرد اهالی ابرقو عموماً او را محرک قتل می دانسته اند. چه این موضوع شایع بوده که صغری واسطه ازدواج محرمانه زن برادر سالاری با سید مجّمّد قیومی بوده است سالاری از اینکه عیال زیبا و ثروتمند برادرش در حباله نکاح قیومی در آمده سخت عصبانی و خشمگین شده و در صدد انتقام بوده و آنها را تهدید به قتل می کرده. قیومی به مقامات انتظامی ابرقو کراراً اعلام می کرده که هر حادثه سوئی برای او و عیال او و صغری رخ دهد محرک آن سالاری است عموم ابرقوئی ها منتظر چنین حادثه ای بوده اند چنانچه در همین پرونده هدایت اللّٰه عظیمی یکی از اقوام نزدیک قیومی اظهار داشته یکساعت ونیم از روز بالا آمده بود که مروارید و بی بی جان که خاله همان مروارید است نزد من آمدند گفتند دیشب شش نفر را کشته اند من گفتم چه می گوئی یقین برای آقا محمد قیومی خبری شده است.

بهره برداری صغری از این وساطت

شایعاتی درباره بهره برداری و منافع صغری از این وساطت در بین اهالی محل وجود داشته عده ای هم گفته اند برخی از اشیاء نفیس مریم خانم نزد صغری به امانت سپرده شده بود که باحتمال بیشتر مکاتبات قبل از ازدواج نامبرده با قیومی هم نزد صغری

بوده که به این سبب صغری به قتل رسیده است. مؤید این شایعات اقدام قاتلین به بازرسی بوقچه های صغری و تمام اثاثیه مقتولین با دستهای خون آلود بوده که در پرونده منعکس است بدون تردید قاتلین در جستجوی اشیائی بوده اند که لابد پیدا کرده اند و به سرقت برده اند. کشتن فرزندان صغیر دلالت دارد که قاتل یا قاتلین نزد تمام اهل خانه صغری معروف و شناخته شده بوده اند و برای فرار از مجازات آنها را قتل عام کرده اند.

گواهی سید صباغ

با آنکه تبه کاران سعی و کوشش می کنند از اعمال خلاف خود اثر و نشانی بر جای نگذارند اما گاهی مرتکب اشتباه کوچکی می شوند که مشّت خود را باز می کنند و کما اینکه اسفندیار خان سالاری آنچه را نباید بگویند بزبان آورده است به حکایت پرونده ژاندارمری سیدی صباغ اهل ابرقو گواهی داده که صبح خیلی زود که هوا هنوز گرگ و میش (تاریک و روشن) بود در کنار جوی آب روان مشغول وضو گرفتن بودم ناگهان اسفندیار خان را نگران و دست پاچه دیدم که از خانه اش بیرون آمده عازم مسافرت است برخاستم سلام کردم اسفندیار خان گفت میدانی دیشب چه اتفاق بدی در مزرعه رباط افتاده جواب دادم نه من خبری ندارم اسفندیار خان گفت دیشب محمد شیروانی همسایه خانه صغری با پسر و برادرش محمد حسین نکوئی، صغری و بچه های زبان بسته اش را کشته و فرار کرده اند متأسفانه در پرونده مربوطه برگه بازجوئی از اسفندیار خان موجود نیست که ژاندارمری از او سؤال کرده باشد که شما به چه وسیله پس از چند ساعت از واقعه قتل با خبر شدید. اگر صدری پور اولین رئیس دسته ژاندارمری ابرقو هم از اسفندیار خان بازجوئی و تحقیق کرده باشد بعداً

آن مدارک مستند از پرونده برداشته شده تا اماره ای علیه اسفندیار خان موجود نباشد.

اعلام واقعه قتل به دادسرای یزد

بر طبق محتویات پرونده واقعه قتل در ابرقو جواد صادقی بازپرس یزد می نویسد که در تاریخ سیزدهم دیماه ۱۳۲۸ واقعه قتل به دادسرای یزد اعلام شد سید محمد جلالی نائینی دادستان یزد تحقیقات و رسیدگی به آن را به مشارالیه ارجاع کرده است.

صادقی در پرونده نوشته است که ساعت چهار بعدازظهر همان روز سیزدهم دیماه همراه رئیس ژاندارمری یزد به طرف ابرقو حرکت کرده اند ولی در جای دیگر پرونده متذکر شده که شب را در مهریز توقف کرده اند و صبح روز چهاردهم دیماه به ابرقو رفته اند در حالیکه در پرونده تصریح کرده که در تاریخ پانزدهم دیماه قرار بازداشت محمد شیروانی، علی محمد پسر شیروانی و حسین نکوئی را صادر کرده است.

بازپرس در قرار خود می نویسد قتل در شب سیزدهم دیماه واقع شده بود من ظهر چهاردهم دیماه به ابرقو رسیدم و نتیجه می گیرد که از ساعت وقوع قتل تا ورود او به محل چهل و هشت ساعت می گذشته در حالیکه به هیچ حسابی چهل و هشت ساعت درست در نمی آید مگر آنکه فرض شود قتل ظهر روز دوازدهم دیماه رخ داده که آنهم مخالف با واقع است زیرا قتل در شب اتفاق افتاده بوده است نه روز.

اگر با دقت به نوشتارهای متناقض بازپرس توجه شود مسائل زیادی روشن می شود و حقایق چندی آشکار می گردد از جمله معلوم می شود بازپرس عصر روز سیزدهم دیماه به اتفاق رئیس ژاندارمری یزد بجای حرکت به ابرقو به مهریز رفته دو شب و یک روز در مهریز توقف نموده با استوار خاکپور فراغه ای رئیس دسته ژاندارمری

مهریز که از سر سپردگان مورد اعتماد اسفندیار خان بوده به مشاوره و چاره جوئی پرداخته تا اسفندیار خان سالاری و عوامل و مرتکبین قتل را از تعقیب و مجازات رها کرده برای به دام انداختن و متهم کردن بیگناهان به طراحی نقشه پرداخته خاکپور را همراه برداشته روز پانزدهم دیماه وارد ابرقو شده اند.

حاصل و نتیجه مسافرت بازپرس باتفاق رئیس ژاندارمری یزد به ابرقو

۱- رئیس ژاندارمری یزد بر اساس توافق قبلی و نقشه مطروحه، استوار حسین صدری پور را که با بازداشت سه نفر متهمین لرزه بر اندام اسفندیار خان انداخته بوده معزول و استوار خاکپور را بجایش منصوب کرده است.

۲- بازپرس بدون شمارش اوراق و تنظیم صورت مجلس پرونده را از صدری پور گرفته برگهائی که صدری پور بازجوئی نموده و دلالت بر اتهام سه نفر مهمان های خانه صغری داشته از پرونده برداشته و بدون رعایت تشریفات قانونی تحویل استوار خاکپور داده است.

۳- با آنکه مهمانهای خانه صغری در شب وقوع قتل قویاً در مظان اتهام بوده و بازداشت شده بودند بازپرس برای نجات آنها و اسفندیار خان بدون تحقیق و ذکر سبب و ارائه دلیل و اخذ ضامن آنها را آزاد کرده است.

۴- بجای آنها محمد شیروانی مسلمان همسایه صغری، محمد حسین نکوئی برادر شیروانی و علی محمد فرزند ۱۷ ساله محمد را قبل از تحقیق و بازجوئی و اثبات

اتهام بدون دلیل به زندان انداخته سپس پزشک محل را وادار کرده اند تا علی محمد را بر خلاف شناسنامه اش ۱۸ ساله تشخیص دهد تا قابل تعقیب باشد.

۵- چون تمام اهل ابرقو از خصومت و کینه اسفندیار خان نسبت به صغری باخبر بوده و سه نفر بازداشتی قبلی را مرتکب قتل و اسفندیار خان را محرک آنها می دانسته و منتظر تعقیب و مجازات آنها بوده اند بازپرس برای موجه جلوه دادن اقدامات خلاف قانون خود و انصراف اذهان عمومی مدعی الهام غیبی شده و بدون دلیل علت وقوع قتل را اختلاف مذهبی دانسته است.

۶- با آنکه بازپرس می توانسته سه نفر شیروانی ها را در زندان شهربانی یزد نگاهدارد و آنها را برای بازجویی به دادرسی یزد احضار کند آن سه نفر مظلومین نگون بخت را تحویل استوار خاکپور داده است.

۷- با توجه دقیق به محتویات پرونده استنباط می شود که بازپرس زیرکانه و با مهارت تمام نسبت به انتصاب خاکپور بکلی خود را بیطرف و بی اطلاع نشان داده و اشاره ای به آن نکرده است.

انتشار خبر قتل در جراید

در روزنامه داد چاپ طهران به مدیریت ابوالحسن عمیدی نوری که بعداً هم یکی از ده نفر وکلای شاکیه خصوصی بود تحت عنوان قتل فجیع در ابرقو بدین مضمون می نویسد:

در ابرقو یک زن و چهار فرزند او را به وضع رقت آور و فجیع به قتل رسانده اند مرتکبین این جنایت بر اثر اقدامات بنی آدم فرماندار یزد دستگیر گردیده اند ضمن رسیدگی به جریان این قضیه معلوم شده است قاتلین داماد و پسر داماد زن مقتول بوده اند و بر اثر تطمیع و تحریک چند برادر ابرقوسی که با زن مزبور دشمنی داشته اند مرتکب این قتل گردیده اند از قرار معلوم برادر یکی از تطمیع کنندگان که فوت نموده زن زیبایی داشته و بسیار متمول می باشد یکی از برادران می خواسته است آن زن را به عقد ازدواج خود در آورد زن مقتوله واسطه عقد ازدواج آن زن زیبا با یکی از اهالی ابرقو بوده است.

در خبر فوق منظور از تطمیع کننده همان شخص اسفندیار سالاری است و کسی که زن برادر متوفای خود او را محرمانه عقد کرده سید محمد قیومی است و اختلاف بین این دو نفر راجع به این ازدواج بقدری بوده که تمام اهل محل از آن باخبر بوده اند.

مکاشفه و غیبگویی بازپرس

نصیری می نویسد: جواد صادقی بازپرس یزد با خط خود در پرونده مرقوم فرموده "بخدا مثل اینکه بعد از دو ساعت همه درب هائی که بروی بازپرس بسته بود باز شد و بالاخره دانسته شد که علت وقوع قتل صرفاً جنبه مذهبی داشته است".

به نظر می رسد احتمالاً رئیس ژاندارمری یزد و استوار خاکپور برای انحراف مسیر دادرسی به منظور فرار دادن متهمین بازداشتی و نجات اسفندیار خان و گرفتار کردن افراد بیگناه، بازپرس را برای ارائه طریق و طرح نقشه تحت فشار قرار داده حاضر نبوده اند مسئولیت تمام اقدامات و ابتکارات خلاف قانون را به تنهایی به عهده بگیرند لذا پس از دو ساعت بحث و تعاطی افکار عاقبت بازپرس با راهنمایی

اسفندیار خان و استمداد از رئیس ژاندارمری یزد و استوار خاکپور و تاسی به قاضی زاهدی و رضا لطفی بازپرسان پرونده ساز مدعی الهام غیبی شده علت وقوع قتل را صرفاً اختلاف مذهبی اعلام کرده غافل از اینکه تمام اهل ابرقو بدون استثناء مسلمان بوده و سابقه دشمنی و کینه دیرینه اسفندیار خان با قیومی و صغری در نظر آنها محرز و مسلم بوده و عموماً اسفندیار خان را محرک آن جنایت می دانسته اند و بنی آدم فرماندار یزد هم به استناد گزارش صدی پور و بخشدار ابرقو انگیزه وقوع قتل و مرتکبین آن را به مرکز اعلام کرده و در اختیار جراید محلی و روزنامه های باختر امروز و روزنامه داد چاپ طهران قرار داده که بعداً آن اوراق از پرونده برداشته شده و بر طبق تجارب اهل یزد بهائیان بیگناه را به این تهمت متهم و سپس به دنبال دلیل و پیدا کردن افراد بهائی به حرکت در آمده اند در این اقدامات ظالمانه مرتکب اصلی و حقیقی در درجه اول شخص بازپرس است که با داشتن مقام قضائی بجای تهیه دلیل به عمل مغرضانه مکاشفه و غیب گوئی پرداخته است که در عقب افتاده ترین ممالک دنیا حداقل مجازات چنین بازپرسی سلب صلاحیت قضائی است اما در پناه بغض و کینه عمومی نسبت به افراد بهائی کسی جرأت و جسارت اداء شهادت علیه متهمان اصلی و بنفع افراد بهائی را نداشته و برای عبرت مردم اقدام به تهیه موجبات عزل بنی آدم فرماندار یزد کرده اند تا برای دیگران موجب عبرت گردد.

باری اگر قرار است این پرونده باینصورت ساخته شود البته اقدام به انگشت نگاری خلاف عقل و مصلحت است، تحقیق دقیق از مهمانان شب واقعه در منزل صغری حماقت است، رسیدگی برای کشف علت اختلافگوئی مهمانان خلاف منظور و تعقیب بیگناهان است.

تنها اشکال وجود شخص سید محمد قیومی است که دشمن شماره یک اسفندیار خان سالاری بوده و کنیل محمد شیروانی شده زیرا خودش و همسرش در معرض خطر

بوده اند ولی با اقدامات جدی ظرف یکی دو روز بین سالاریها و قیومی آتش بس اعلام شده دو دشمن خونی صلح کرده اند تا با فراغت تام و تمام علیه بهائیان اقدام نمایند.

یک نظر به کلیه تحقیقاتی که بازپرس در مسافرت اول خود به ابرقو کرده نشان می دهد که احدی به او نگفته است و حتی اشاره نکرده است که این قتل جنبه مذهبی داشته و چون بازپرس مشاهده می کند در تحقیقات اولیه چنین اشاره ای نیست می نویسد حسین صدی پور شفاهاً گفته محمد شیروانی بهائی است باید از این بازپرس سنوال شود چرا این اظهار صدی پور را در همان موقع یعنی در مسافرت اول به ابرقو در پرونده منعکس نکرده و چرا دنبال این امر را نگرفته و چرا بدون آنکه تحقیقات را بجائی برساند به یزد مراجعت کرده است. در تمام این اظهارات حسین صدی پور (رئیس پاسگاه ژاندارمری ابرقو) در مسافرت اول بازپرس بهیچوجه کلمه ای یافت نمی شود که محمد شیروانی بهائی است حال آنکه صدی پور عداوت خاصی با محمد شیروانی داشته می گوید چون به حرفهای محمد گوش می دادم دیدم طوری قلب او می زند که صدای قلب کاملاً بگوش من می رسد. باری در سفر اول نه به بازپرس الهام شده، نه کسی به او گفته است شیروانی بهائی است و حتی جعفر و علی چون از تعقیب مستخلص شدند نزد بازپرس آمده اظهار داشتند بطوریکه مردم می گویند محمد شیروانی و صغری بر سر پول رختشویی حرفشان شده و می گویند مرتکب قتل شاید همین محمد باشد لباس و گیوه او هم خونی بوده است. بهرحال دستهای در صدد بر آمدند که قتل او را فقط متوجه محمد شیروانی کنند و جعفر و علی را از مظان تهمت برهانند.

صادقی در بازپرسی می نویسد: پس از بازداشت سه نفر متهم (محمد شیروانی، علی محمد پسرش و محمد حسین برادر شیروانی) با آنکه دنباله تحقیقات ضرورت داشت چون رئیس ژاندارمری یزد قصد مراجعت نمود و وسیله دیگری برای مراجعت نبود

ناچار دستور تعقیب قضیه را به استوار خاکپور فرمانده دسته ژاندارمری ابرقو دادم و در تاریخ هفدهم دیماه به یزد مراجعت کردم برای چنان جرم مهمی بازپرس فقط سه روز در آن حدود اقامت کرده و ادامه تحقیقات را به یک نفر استوار سپرده است این استوار رئیس دسته ژاندارمری مهریز بوده و به دستور اسفندیار خان همان شخصی که در مظان اتهام بوده از طرف بازپرس مأمور امحاء آثار جرم و متوجه ساختن قتل به دیگران گردیده است.

آغاز منحرف کردن مسیر دادرسی

دکتر راستی می نویسد: بنده و دکتر محمد منشادی که هر دو عضو محفل روحانی یزد بودیم در بیمارستان پهلوی یزد به طبابت اشتغال داشته یکروز طبق معمول که در موقع تنفس پزشکان بیمارستان برای صرف چای و رفع خستگی در اطاقی جمع می شدیم. دکتر علومى متصدى آزمایشگاه بیمارستان که مدیر یکی از روزنامه های یزد بود ضمن صحبت پرسید رفقا آیا می دانید چه قتل فجیع وحشتناکی در ابرقو اتفاق افتاده پاسخ دادیم نه، ما در این باره خبری نشنیده ایم دکتر علومى اظهار داشت یکی از خوانین متنفذ ابرقو توسط نوکرهایش زن رختشوی بینوائسى را که رابط ازدواج عیال برادر متوفایش با سید محمد قیومی روضه خوان ابرقوئی بوده با چند بچه اش به قتل رسانده اند. پس از یکی دو روز همین دکتر در همین مجمع گفت بهائى ها یک زن و فرزندانش را در ابرقو کشته اند بنده فریاد زدم این چه حرفى است که میزنى بهائى ها هیچ وقت کسی را نکشته و نمی کشند گفت علت این قتل این بوده که هر وقت سید محمد قیومی در ابرقو روضه می خوانده و راجع به بهائیان صحبت می کرده این زن در میان جمعیت به بهائى ها فحش می داده و ناسزا

می گفته به این جهت بهائیان اسفندآباد ابرقو این زن و بچه هایش را کشته اند هر چه بنده دفاع کردم او بر اظهار خود اصرار می ورزید. این دکتر که آخوندزاده و باطناً خیلی متعصب و مغرض بود بعداً هم که اعضای محفل یزد و بهائیان اسفندآباد را به زندان انداخته و محاکمه می کردند مقالات تحریک آمیز و غرض آلود بر ضد بهائیان بیگناه در روزنامه خود می نوشت و منتشر می نمود.

متهم کردن بهائیان به ارتکاب قتل

گرچه ادعای الهام و غیبگونی صادقی مخالف با منطق و عقل سلیم است اما با کمال تأسف این اظهار نظر مجعول و نامعقول عده کثیری را سالها به بند و زندان کشیده و زندگانی خانواده هائی را بباد فنا داده است سپس استوار خاکپور در اجرای نظر و ابتکار بازپرس بدنبال پیدا کردن غیرمسلمان براه افتاده لیکن هر غیر مسلمانی مورد نظر و مکاشفه بازپرس نبوده است تنها در این مورد باید افراد بهائى را پیدا کرد. استادان صادقی که او را راهنمائی کرده بودند خبر نداشتند که در ابرقو طبق محتویات همین پرونده بهائى وجود نداشته زیرا چندین سال قبل در ابرقو سه نفر بهائى را با چنان زجر و آزاری کشته بودند که دیگر کسی جرأت نمی کرده با اعتقاد به دیانت بهائى در ابرقو بماند یا به ابرقو برود.

لیکن برای اینکه خاکپور نام اولین افراد بهائى را در این پرونده مطرح کند گزارشاتی به شرح ذیل وسیله تلفن گرام برای بازپرس فرستاده است:

۱- بازپرس در پرونده نوشته خاکپور به او اطلاع داده که متهمین دستگیر شده اند اما معلوم نیست کدام متهمین را گفته زیرا محمد شیروانى و پسر و برادرش که قبلاً بازداشت شده بودند.

۲- دفعه دیگر خاکپور در تلفن گرام مژده پیدا کردن احمد نکوئی را بدین مضمون به بازپرس گزارش داده «متهمین که به شما الهام شده بود پیدا کردم احمد نکوئی که بهائی است سر نخ را بدست داده».

۳- بار دیگر خاکپور اعلام کرده «دلایل بدست آمده از قرار اطلاع اثاثیه مقتولین وسیله محمد نکوئی برادر محمد شیروانی به ده بید حمل شده که نزد احمد نکوئی برادر دیگر شیروانی که بهائی است می باشد تلفن به دسته ژاندارمری ده بید زدیم گفتیم تحقیق کنند» خبر پیدا کردن نکوئی بهائی فرشته رحمت و مژده مسرت بخشی برای بازپرس و سالاری بوده است.

اگر خاکپور غرض و منظوری نداشت عمداً بعد از اسم احمد نکوئی کلمه بهائی را ذکر نمی کرد خواه احمد بهائی باشد یا نباشد تصریح مذهب او چه لزومی داشته زیرا حمل اثاثیه مقتولین بخانه او مطرح بوده نه چیز دیگر. اما بسی واضح و آشکار است که کلمه بهائی را از آن جهت تصریح کرده تا به غیبگویی بازپرس جامه عمل بپوشاند، نسبت قتل را به یک فرد بهائی بدهد، احساسات مردم را بر علیه بهائیان بیگناه برانگیزد تا متهمین واقعی را فراموش کنند این نقشه برای بازپرس و سالاری دست آویزی بوده تا خون مادری بینوا و پنج فرزند مظلومش را لوٹ کرده محرک و عاملین آن جنایت هولناک را رها ساخته بیگناهان را متهم و سپر بالای آنان قرار دهند.

شاید این خبر دروغ را اسفندیار خان جعل کرده تا بهانه ای برای دستگیری احمد نکوئی و انحراف مسیر دادرسی پیدا کند.

خبر مزبور کذب محض بوده چون ثابت شده احمد نکوئی در شب وقوع قتل در شیراز بوده اثاثیه ای هم در منزل او پیدا نکرده اند. محققاً قتل در آخر شب اتفاق افتاده محمد حسین نکوئی ماشینی نداشته و اتومبیلی هم در آن جاده رفت و آمد نمی کرده چگونه محمد حسین شبانه می توانسته بعد از قتل اثاثیه را به قشلاق از

توابع ده بید که ۱۵۰ کیلومتر با ابرقو فاصله داشته حمل کند و همانشب به ابرقو مراجعت نماید و صبح زود در ابرقو حاضر باشد.

مسافرت اسفندیار خان به ده بید و شیراز

سالاری که خود در مظان اتهام بوده کارش را رها کرده و بدستور صادقی بازپرس مأمور کشف جرم و بدام انداختن افراد بهائی بیگناه می شود بهمراه راننده و نوکرش روانه ده بید می شود به اتفاق مأمورین ژاندارمری ده بید به قریه قشلاق سه فرسنگی ده بید می روند بدون حضور صاحبخانه تمام اثاث البیت خانه احمد نکوئی را تفتیش و بازرسی می نمایند اما از اشیاء مسروقه صغری چیزی پیدا نمی کنند اسفندیار خان می فهمد که احمد نکوئی به شیراز رفته است با عجله خود را به شیراز می رساند به جستجوی احمد بی نام و نشان در شیراز براه می افتد تا یک روز صبح نزدیک کل مشیری شیراز احمد نکوئی را که در کنار پیاده رو برای فروش عبا نمدهایش نشسته بوده مشاهده می کند با کمک گماشته و راننده اش احمد را دستگیر کرده به کلانتری سه شیراز که نزدیک آنجا بوده می برد. اسفندیار خان به سروان ثریا رئیس کلانتری می گوید احمد نکوئی یکی از قاتلین قتل در ابرقوست او را بازداشت کنید. به حکایت پرونده رئیس کلانتری از احمد تحقیق و بازجویی می کند احمد می گوید بنده یک هفته است که در کاروانسرای نزدیک دروازه اصفهان سکونت دارم شبها در آنجا می خوابم و روزها برای فروش عبا در کنار خیابان می نشینم در خلال این مدت از شیراز بیرون نرفته ام و متجاوز از بیست سال است که در قریه قشلاق که بیست و پنج فرسنگ با ابرقو فاصله دارد به شغل حلاجی اشتغال دارم. رئیس کلانتری از دالان دار کاروانسرا و مسافرین بازجویی می کند صحت گفتار احمد ثابت

چرا بازپرس اصل برائت را نادیده گرفته

اصل برائت یکی از اصول شرعی و قانونی است که هیچ کس یا هیچ مقام قانونی نمی تواند و نباید فرد یا افرادی را بدون دلیل و اثبات جرم در مظان اتهام قرار دهد بطریق اولی بازپرس حق نداشته به ادعای واهی و بی اساس بصرف تخیلات خود به مکاشفه متثبت گردد و ادعای الهام کند و کشتار شش نفر بیگناه را بی پروا و بی اعتنا به مقررات و موازین قانونی به عده ای بیگناه نسبت دهد و متهمین ردیف اول را بدون ذکر دلیل و قید و شرط آزاد کند اگر چه بازپرس صراحتاً نامی از بهائیتی نبرده لیکن اظهار صریح او مبنی بر اینکه جرم صرفاً از اختلافات مذهبی ناشی شده اقوی دلیل بر سوء نیت اوست در حالیکه علم قاضی به تنهائی نمی تواند ملاک صدور رأی قرار گیرد مکاشفه و غیبگویی بازپرس چه ارزش قانونی می تواند داشته باشد اگر بازپرس بی غرض بود می بایستی با تحقیق دقیق و بازجویی از متهمین اولیه و ثبت و ضبط اقراریه آنها و مواجه آن مهمانها با یکدیگر و مخصوصاً از رقیبه عیال علی دختر صغری که شب واقعه در خانه مادرش بوده و معلوم نیست که او با سه نفر مهمانان همگی با هم از خانه خارج شده یا جدا از یکدیگر از خانه بیرون رفته اند، بازجویی از این مهمانها درباره ساعت و طرز خروجشان از منزل صغری در کشف حقیقت کمک زیادی می کرده اما بازپرس نه تنها تحقیقی از آنها به عمل نیاورده بلکه اوراق اولیه بازجویی استوار حسین صدری پسر را هم از پرونده برداشته اند معلوم نیست به چه ترتیبی رقیبه تنها فرد باقیمانده خانواده صغری را ساکت و راضی کرده اند اگر فرض کنیم مهمانان منزل صغری که مورد سوء ظن صدری پور قرار گرفته بوده اند بیگناه بوده اند به چه سبب بیگنهای آنها را با رسیدگی و دلایل قوی به اثبات نرسانیده و در پرونده منعکس نکرده اند.

می شود چون دلیلی بر علیه او وجود نداشته رئیس کلانتری احمد را آزاد می کند به اسفندیار خان می گوید من نمی توانم بدون دلیل این بیگناه را بازداشت کنم. اسفندیار خان فوراً به یزد می رود حکم جلب احمد را از صادقی بازپرس می گیرد و به شیراز مراجعت و به سروان ثریا تحویل می دهد رئیس کلانتری احمد را جلب و تحویل اسفندیار خان می دهد. اسفندیار خان احمد را به ابرقو برده به خاکپور می سپارد خاکپور هم او را به زندان یزد می فرستد منظور سالاری از قبول این همه زحمت، تحمل خستگی و مرارت دوبار مسافرت به شیراز چه بوده در نظر هر شخص عامی و حتی کم استعداد واضح و آشکار است که این اقدام برای رضای خدا نبوده بلکه برای رفع و دفع اتهام از خودش بوده تا با متهم کردن احمد نکوئی پای اولین فرد بهائیتی را به مهلکه بکشاند و به غیبگویی صادقی جامه عمل بپوشاند تا از این طریق خود جان سالمی از تعقیب و مجازات بدر برد.

اگر در این پرونده یک قاضی شریف و عادل به قضاوت می نشست و سالاری را تحت تعقیب و بازجویی قرار می داد و از او می پرسید تو به چه علت و به چه سبب کار و زندگیت را گذاشتی مخارج و زحمت سفر را متحمل شدی و مأموریت کاوش خانه احمد نکوئی و دستگیری او را بعهده گرفتی در آن صورت بدون تردید نه تنها سالاری از دادن پاسخ صحیح و معقول عاجز و ناتوان می ماند بلکه به اتهام دخالت در قتل صغری و فرزندانش تحت پیگرد قرار می گرفت و به کیفر عمل خود می رسید اما هزار افسوس که جای چنان قاضی صالح و عادل خالی بود تمام مأمورین اعم از ضابطین دادگستری و قضات همه از یک قماش بودند که محکوم کردن بهائیان بیگناه را بدون مسئولیت و عقاب و موجب ثواب می دانستند و جلب صاحبان زور و رز را بر احقاق حقوق مظلومین ترجیح می دادند.

تردیدی نیست که بازجویی های صدری پور قبل از ورود بازپرس آنچنان علیه داماد صغری و نامزد معصومه و برادرش رمضان و اسفندیار خان دلالت داشته که تنها علاج و آخرالدوا برداشتن اوراق اولیه از پرونده و رها کردن متهمین واقعی و دور نگاهداشتن آنها از مظان اتهام بوده است تا با اسکات و خفقان بستگان مقتولین اسفندیار خان از مظان اتهام دور نگاهداشته شده و مصونیت کامل او تأمین گردیده و عده ای بیگناه قربانی تعصب و اغراض مذهبی پرونده سازان بی انصاف شده اند. شکی نیست که اسفندیار خان هم این خدمت بسیار ارزنده و ثمربخش را بنحو اتم و احسن جبران کرده است.

شاهکار بازپرس

مکاشفه صادقی حقیقتاً از شاهکارهای بی نظیر و ابتکارات قضائی ایشان است که قبل از شناسائی مجرم بدون تحقیق و ارائه دلیل و اثبات جرم فقط با ادعای الهام غیبی با صراحت و قاطعیت افراد بیگناه را مرتکب قتل دانسته سپس برای اینکه خیالبافی خود را به اثبات برساند استوار خاکپور که در پرونده سازی تجربه زیاد داشته و اسفندیار خان همان متهم اصلی را مأمور پیدا کردن، متهم نمودن و گرفتار ساختن بهائیان بی تقصیر کرده است.

استوار خاکپور برای اجرای اوامر و دستورات مطاع بازپرس نهایت سعی و کوشش را بکار برده تا بلکه با اعمال دردناکترین شکنجه ها محمد شیروانی مسلمان بیگناه را مجبور کند تا به بهائی بودن و ارتکاب قتل اقرار کند اما چون محمد شیروانی مسلمان و بیگناه بوده از قبول چنین اقراری خودداری کرده است زیرا مردم متعصب ابرقو از دیر زمانی اجازه سکونت و زندگی به شخص بهائی در آنجا نمی داده اند و به

موجب همین پرونده هیچکس عباسعلی پور مهدی مهاجر ابرقو را هم بهائی نمی شناخته پس چگونه ممکن است محمد شیروانی بهائی باشد و بتواند در همسایگی سید محمد قیومی واعظ براحتی زندگی کند و قیومی او را بیرون نراند.

بنابراین این ادعا که محمد شیروانی بهائی بوده و بدین جهت صغری با او و بهائیان دشمنی داشته و به آنها ناسزا می گفته و از سید محمد قیومی می خواسته فقط به لعن و طعن شیروانی بر بالای منبر اکتفا کند کذب محض و فاقد دلیل است شاهد گویا بر این مدعا این است که نه تنها قیومی با محمد شیروانی عداوت و مخالفتی نداشته بلکه در کمال حسن نیت و همجواری مسالمت آمیز و رابطه خوب بر بیگناهی محمد شیروانی یقین قطع داشته و در روز اول در ژاندارمری از او ضمانت کرده است تنها چاره ای که برای نجات اسفندیار خان و تحقق بخشیدن به غیبگویی بازپرس بنظرشان رسیده این بوده که به دروغ نسبت بهائی بودن را به محمد شیروانی بدبخت بی پناه بدهند و او را به ارتکاب قتل متهم نمایند تا بدینوسیله بتوانند دستاویز و راه ارتباطی برای نسبت دادن قتل فجیع به بهائیان اسفندآباد و اعضای محفل روحانی یزد پیدا کنند.

با کمال تأسف این غیبگویی واهی که از سوء نیت و اغراض بازپرس ناشی شده تا آخرین مراحل دادرسی مورد استناد و قبول قضات قرار گرفته است.

سوگند خوردن بازپرس

بازپرس راستگو به حدی به مکاشفه خود ایمان و اعتقاد داشته و آنقدر به این عمل غیرعادی و بیسابقه متکی بوده که آنرا به قید قسم بنام خداوند متعال مؤکد و

مستحکم ساخته است مطابق قوانین جاریه در محاکمات حقوقی و جزائی شاهد باید سوگند یاد کند تا شهادتش قابل قبول باشد اما سابقه نداشته که غیبگویی بازپرس مؤکد به سوگند گردد این از ابتکارات و افتخارات صادقی بازپرس صالح یزد می باشد که به خدا قسم خورده که تمام درهای بسته باز شده و به او الهام و اعلام شده که علت این قتل فقط اختلاف مذهبی بوده است این اظهار نظر قطعی قانوناً از موارد رد قاضی است در صورتیکه صادقی در قولش صادق بود لابد می بایست از تعقیب مسلمانان هم مذهب خود و متهم کردن آنها به ارتکاب قتل پرهیز کند اما خود او بر خلاف ادعایش و سوگندش عمل کرده است و الهام را تکذیب و بی اعتبار ساخته است و تنها خاکپور را برای پیدا کردن غیر مسلمان یعنی بهائی مأموریت داده و به یزد برگشته است.

این است عدالت و قضاوت شخصی که خود را مسلمان می نامد و تعقیب و توقیف و اعدام بهائیان را بهر صورت ثواب می داند و تهمت دروغ را در این مورد جایز می شمارد. البته اگر دادگستری همانگونه که از اسمش مستفاد می شود عدالت گستر بود این بازپرس می بایستی به گناه وارد آوردن بهتان بی اساس تحت تعقیب قرار می گرفت تا موجب عبرت سایرین شود ولی افسوس قضات دیگر در بی عدالتی و حق کشی روی صادقی را سفید کردند.

مصالحه قیومی با سالاری

سالاری بعد از جلب موافقت رئیس ژاندارمری یزد و بازپرس و استوار خاکپور و ارجاع پرونده به خاکپور برای اطمینان کامل از مصونیت خود با سید محمد قیومی دشمن دیرین خود بهر شکل یا هر واسطه ای که بر ما پوشیده است مصالحه و ترک

مخاصمه نموده و از حمایت رقیب سابق خود که چشم دیدنش را نداشته به برکت وجود امثال صادقی برخوردار شده و قیومی را راضی کرده تا در تأیید مکاشفه صادقی به دروغ شهادت دهد که صغری به علت دشمنی با بهائیان به قتل رسیده و از قیومی تقاضا می کرده که بر سر منبر به بهائیان لعنت نماید آنچه از مطالب فوق استنباط می شود این است که قیومی واعظ پرهیزکار که با وساطت صغری بانوی متمولی را فریب داده و به وصالش رسیده پس از اینکه آن زن بدبخت بینوا به گناه وساطت در ازدواج او با عیال برادر متوفای سالاری به قتل رسیده ناگهان با ورود بازپرس و خاکپور یکباره تغییر جهت داده در کمال ناجوانمردی با اسفندیار خان دشمن پرکین خود آشتی کرده و با ادای شهادت ناحق از قول صغری مکاشفه و غیبگویی سراپا دروغ بازپرس را راست جلوه داده تا مرتکبین قتل و اسفندیار خان را از تعقیب و مجازات رها سازد حتی از متهم کردن محمد شیروانی مسلمان بدبختی که بر بیگناهی اعتماد داشته و از او ضمانت کرده بوده جلوگیری ننموده است.

مسلم است قیومی در منحرف کردن مسیر دادرسی با ادای شهادت دروغ به نفع سالاری با خاکپور و بازپرس در خلافتکاری همکاری و سهم بسزائی داشته است. مگر نه شهادت کذب در شرع مقدس اسلام از معاصی کبیره است و اگر این آقایان شهادت کذب را بر خلاف دستورات اسلام درباره غیر مسلمان جایز می شمارند شهادت دروغ علیه زن مقتوله بیگناه و تهمت ناروا به محمد شیروانی مسلمان را با چه مجوزی رفع و رجوع می نمایند جز آنکه خودشان هم به آنچه می گویند اعتقادی ندارند عجب تر آنکه هدایت الله عظیمی خویشاوند نزدیک قیومی هم که به محض شنیدن خبر قتل شش نفر در شب نگران احوال قیومی شده و احتمال قتل او را می داده و از سابقه عداوت سالاری نسبت به قیومی باخبر بوده بعد از ورود بازپرس و اعلام مکاشفه خیالی، او هم تأیید نموده که صغری دشمن بهائیان بوده و به آنها بد می گفته است.

اقدامات استوار خاکپور

خاکپور که با توصیه اسفندیار خان سالاری به ریاست دسته ژاندارمری ابرقو منصوب می شود برای نجات او و سه نفر متهمین به ارتکاب قتل که استوار صدری پور آنها را متهم شناخته بوده به شرح زیر اقدام می نماید:

۱- با آنکه بازجویی از سید محمد قیومی همسایه مطلع مجاور خانه صغری که بر بیگناهی محمد شیروانی یقین داشت و در ژاندارمری از او ضمانت کرده بوده و حائز کمال اهمیت بوده از او بنام مطلع تحقیقی ننموده و اگر استوار حسین صدری پور هم قبلاً از قیومی بازجویی کرده بوده پس از عزل او از پرونده برداشته شده است.

۲- خاکپور برای تحصیل و ارائه دلیل علیه شیروانی ها ابتدا محمد شیروانی مسلمان و فرزند هفده ساله اش علی محمد را از غروب تا صبح در پاسگاه ژاندارمری ابرقو وارونه به سقف آویزان کرده، شلاق زده، سر نیزه تفنگ برنو را در آتش منقل سرخ نموده و پهلوهایشان را داغ و آنها را مجبور کرده به بهائی بودن و ارتکاب قتل اقرار کنند. شیروانی که توانسته شکنجه ها را تحمل کند بر خلاف واقع اظهاری ننموده ولی علی محمد که طاقت نیاورده با اجبار و اکراه به گناه ناکرده علیه پدرش و عموهایش و حتی خودش اقرار کرده است.

نصیری می نویسد: به نظر می رسد استادان فن پرونده سازی که از جریان قتل محمد فخار و متهم کردن بهائیان یزد برای تغییر مسیر اصلی پرونده مسبوق بوده اند در این مورد هم هدایت و راهنمایی کرده اند که می توان با تعقیب و توقیف بهائیان معروف و سرشناس آنان را سپر بلای متهمین واقعی قرار داد نه امثال محمد شیروانی مسلمان. به فرض اینکه بگویند محمد شیروانی بهائی بوده است و او را محکوم و قربانی کنند زیان و لطمه ای به جامعه بهائی یزد وارد نمی شود و مردم را راضی و

قانع نمی کند و از خان رفع اتهام و سوء ظن نمی نماید هیچ کس هم باور و قبول نمی کند احمد نکوئی بهائی که سالهاست ساکن قشلاق از توابع ده بید است که فرسنگها با ابرقو فاصله دارد در قتل صغری شرکت داشته باشد و آنچنان رابطه ای که باید بین این متهمین و اعضاء محفل روحانی یزد ارائه شود وجود ندارد و اهل ابرقو که عموماً اسفندیار خان را محرک قتل می دانسته اند منصرف نمی کنند و موجب تهییج و تحریک مردم کوچه و بازار نمی گردد تا هیاهو و جنجال علیه بهائیان به راه بیافتد بنابراین برای نسبت دادن قتل به اعضاء محفل روحانی یزد به فکر متهم کردن بهائیان اسفندآباد که در محل به این نام شهرت داشته اند می افتند تا منظورشان زودتر و بهتر تأمین شود.

در صفحه ۱۱ رساله حقایقی چند... می نویسد: "محمد رضا طفل ۱۲ ساله محمد شیروانی که پدر و برادر و عموهایش در یزد توقیف بوده اند در اداره ژاندارمری ابرقو تحت شکنجه قرار دادند چنانچه این بچه مظلوم مریض گردیده". آری چهار شب این بچه را در زمستان سرد روی یخ گذاشته اند و بعد سر نیزه را در آتش سرخ کرده او را داغ می کرده اند ناچار محمد رضا مجبور گردیده هر چه آن جلادان بگویند قبول کنند و بگویند: سه نفر اسفندآبادی بهائی شب قتل در منزل پدرش بوده پس از خوردن شام و خواندن کتاب حافظ از خانه بیرون رفته اند بعداً هم با تجدید فشار بر علی محمد او را مجبور کرده اند که بگوید سه نفر اسفندآبادی بهائی به خانه پدرش رفته پس از خوردن شام و خواندن حافظ به اتفاق او برای انجام قتل از خانه خارج شده و در را از بیرون بسته اند متأسفانه هیچ کس از سرکار استوار خاکپور که در پرونده سازی مجرب و دلیر و در شکنجه دادن بیرحم و کم نظیر بوده سنوال نکرده که محمد شیروانی با سه نفری که شما آنها را بنام بهائی به شرکت در قتل متهم کرده اید سابقه دوستی دیرینه داشته یا نه اگر فرزندانش آنها را بنام بهائی می شناختند چرا اسامی آنها را در بازجویی سنوال نکرده و اگر شیروانی با آنها دوستی قبلی نداشته

ضبط دفاتر و اوراق محفل روحانی اسفندآباد

استوار خاکپور با عده ای ژاندارم به اسفندآباد رفته شبانه اهالی بیگناه را از خواب بیدار کرده دفاتر محفل را بدون تنظیم صورتمجلس ضبط کرده به پاسگاه ژاندارمری ابرقو می برند. به حکایت پرونده قضات دستور می دهند باید تمام بهائیان بر طبق دفتر احصائیه بهائی در روز معین حاضر شوند قضات هم با راهنمایی اسفندیار خان به اسفندآباد می روند استوار خاکپور بهائیان را به خط و ا می دارد و به محمد رضا فرزند صغیر محمد شیروانی دستور می دهد از بین بهائیان حاضر در آنجا سه نفر اسفندآبادی را که گفته در شب فاجعه به خانه پدرش رفته اند نشان بدهد. محمد رضای بدبخت حیران و سرگردان مانده عاقبت از ترس مجبور می شود به یک نفر که اسمش حسن کرم بخش بوده اشاره کند و احتمال داشته مثلاً تقی خدا رحم را نشان بدهد و از اشاره به دو بخت برگشته دیگر خودداری می کند. هیئت قضائی به بازپرس دستور می دهند آن یکی را توقیف و به زندان یزد اعزام نماید و نسبت به دو نفر دیگر که محمد رضا نتوانسته آنها را نشان بدهد به کدخدای اسفندآباد امر می کنند به محض ورود هر بهائی به اسفندآباد باید فوراً او را به پاسگاه ژاندارمری ابرقو اعزام نماید از بد حادثه محمد رفاهی و حسین همتی که برای زراعت به بوانات رفته بودند به اسفندآباد مراجعت می کنند بلافاصله کدخدای اسفندآباد آن دو نفر بیگناه را به پاسگاه ژاندارمری ابرقو می فرستند خاکپور آن دو نفر بهائی بیگناه را به زندان مخوف مشقت بار یزد می فرستد اما پس از مدتی شهود مسلمان گواهی می دهند که آن سه نفر در شب وقوع قتل در بوانات بسر می برده که فرسنگها با ابرقو فاصله داشته است پس از تحقیقات دقیق برای صادقی محرز و مسلم می گردد که ایراد اتهام بر آنها غیر ممکن است لذا مجبور می شود قرار منع تعقیب آنها را

چطور ممکن است شیروانی افراد ناشناس را برای شرکت در قتل به خانه اش دعوت کند. آیا هیچ دیوانه ای در موقع ملاقات برای توطئه قتل یا هر اقدام نیک یا بدی بهائی بودن خود را عنوان می کند؟ آیا هیچ ابلهی در حضور افراد خانواده آنها برای کودک صغیر قصد خود را برای قتل همسایه شرح می دهد آیا اخذ این اقراریر خلاف واقع و بچه گانه جز برای صادقی بازپرس و شخص استوار خاکپور ببرد هیچ کس می خورد؟ ولی با وجودی که این حرفهای بیهوده در پرونده ثبت گردیده متأسفانه هیچ یک از قضات اعتراضی نکرده این مطالب نامعقول را زمینه و بهانه ائی برای تعقیب سه نفر اسفندآبادی بیگناه معتبر دانسته اند.

مسافرت هیئت قضائی یزد به ابرقو

پس از تلفن گرام استوار خاکپور، احمد معاون زاده رئیس دادگستری یزد، سید محمد جلالی نائینی دادستان، جواد صادقی بازپرس همراه عباس استادان وکیل دادگستری عازم مسافرت به ابرقو می شوند. معلوم نیست برای چه جهت و با چه صلاحیتی استادان را همراه به ابرقو برده اند آیا استادان تماشاچی بوده که کار و زندگیش را رها کرده به ابرقو رفته؟ آیا برای کمک به اسفندیار خان او را برای مشاوره برده اند؟ عجیب تر آنکه اسفندیار خان سالاری هم در حضور هیئت قضائی دادگستری مشرف بوده است در آنجا خاکپور و سالاری و استادان با هم بمشاوره پرداخته تا نقشه شناسائی و بازداشت سه نفر اسفندآبادی را بنحوا تم و احسن پیاده نمایند چنانچه در همین پرونده می نویسد: "استوار خاکپور مأمور گردید دفاتر را از محفل روحانی اسفندآباد بیاورد."

بازداشت حاجی میرزا حسن شمسى

پس از توقیف سه نفر اسفندآبادی برای ایجاد هیاهو و جنجال و انصراف اذهان عمومی از مرتکبین واقعی و حمایت و صیانت اسفندیار خان سالاری تعقیب افراد بهائى سرشناس و معروف را لازم و ضرورى مى دانند تا مصونیت کامل خان تأمین گردد. لذا شمسى خرده مالک ثروتمند اسفندآباد و عضو محفل روحانى آنجا را به عنوان رئیس محفل تحت تعقیب قرار مى دهند و به بهانه اینکه عباسعلی پور مهدی مهاجر ابرقو گاهی با شمسى ملاقات مى کرده دست آویزی برای متهم کردن او قرار داده در زندان مجرد مخوف یزد محبوسش مى کنند این اقدام نه تنها برای تکمیل اتهام به محفل روحانى اسفندآباد بعمل آمده بلکه مدعى شده اند که چون عباسعلی پور مهدی برای دریافت کمک هزینه زندگانی گاهی به محفل روحانى یزد مراجعه مى کرده رابط بین محفل یزد و شمسى بوده با این ادعای واهی و بی اساس دامنه اتهام را به یزد کشانیده اعضای محفل روحانى یزد را هم که افرادی محترم و معروف بودند در این گرداب بلا غرق مى کنند.

ورود قضات به حظيرة القدس یزد

بعدازظهر روز دهم بهمن ماه ۱۳۲۸ شمسى معاون زاده رئیس دادگستری، جلالی نائینی دادستان و جواد صادقی بازپرس به حظيرة القدس یزد مى روند و چند نفر از اعضای محفل روحانى را احضار مى کنند. اسفندیار مجنوب که مسئول نگاهداری آرشیو محفل بوده فوراً حاضر مى شود به او دستور مى دهند درب اطاق دفتر را بگشاید و شروع به تفتیش و بازرسی سوابق و اوراق و دفاتر محفل و لجنه خیریه

صادر کرده به تأیید دادستان و به اطلاع رئیس دادگاه شهرستان مى رساند و آنها را از زندان آزاد مى نمایند و قضیه را به این شکل در مى آورد که سه نفر اسفندآبادی مجهول الهویه بهائى به منزل محمد شیروانى رفته و با شرکت او مرتکب قتل صغری و فرزندان او شده اند و پرونده را برای تعقیب سه نفر مجهول الهویه موهوم مفتوح گذاشته اند معلوم نیست چگونه تشخیص داده اند که افراد مجهول الهویه بهائى بوده اند؟

نصیری درباره مطالب فوق الذکر که از پرونده نقل شده مى نویسد:

۱- چرا معاون زاده که مرجع قانونی رسیدگی به اعتراض بازداشت شدگان بوده رعایت بی طرفی ننموده همراه دادستان، بازپرس و عباس استادان وکیل دادگستری یزد به ابرقو رفته مدتی در آنجا توقف نموده؟

۲- آیا مسافرت معاون زاده با راهنمایی اسفندیار خان به اسفندآباد در معیت دادستان و بازپرس و استادان و حضور و مداخله در مرحله کشف جرم و بازرسی عدول از وظیفه قانونی نبوده است؟

البته معاون زاده آن بازپرس و دادستان جدی و سختگیر سابق نیست که تمام شهرتش حمایت از مظلومان و مبارزه با متجاوزین به حقوق مردم بوده است زیرا در اینجا برای حمایت از سالاری بر خلاف شئون قضائی و بیطرفی در متهم کردن افراد بیگناه مداخله و اعمال نفوذ کرده است. شاهد گویا بر این مدعا این است که اعمال خلاف قانون خاکپور و بازپرس را تأیید و بر آنها صحنه گذارده است.

به موجب پرونده مربوطه این دفعه مدت اقامت بازپرس در ابرقو ۱۷ روز طول کشیده که نتیجه اش فقط متهم کردن و بازداشت سه نفر اسفندآبادی بوده که بعداً بیگناهی آنها ثابت شده و بر صحنه سازی خاکپور و اقدامات قضات خط بطلان کشیده است.

می نمایند. میرزا محمد علی افغان و غلامحسین سالکیان هم که عضو محفل بودند حاضر می شوند کلیه سوابق مربوط به لجنات و مکاتبات را بازدید و صورتجلسی تنظیم می کنند این کار تا ساعت ده شب ادامه پیدا می کند مقداری از اوراق و مکاتبات را که بنظرشان مهم بوده با خود می برند به مجنوب دستور می دهند که صبح روز بعد در حظیرة القدس حاضر شود تا آنها هم برای بازرسی بقیه اوراق به حظیرة القدس بروند همان شب از اعضای محفل که حاضر بودند مدتی بازجوئی می کنند و می پرسند پس از قتل صغری که عباسعلی در محفل حاضر شده چه گفته منظورشان پیدا کردن بهانه ای بوده است. اعضای محفل در بازجوئی پاسخ می دهند الحمدلله ما از این اتهام مبری هستیم و توضیح می دهند که عباسعلی پور مهدی پیک پُست یزد و ابرقو بوده پس از بازنشستگی هم به ابرقو آمد و شد می کرده در مدت شش ماه متدرجاً سیصد و پنجاه تومان برای کمک هزینه زندگی به او پرداخته شده که از یزد اجناس پیله وری می خریده برای فروش به ابرقو می برده و در عوض مرغ و خروس خریداری می کرده برای فروش به یزد می آورده گاهی که به یزد می آمده به محفل مراجعه می کرده، آخرین دفعه که به محفل آمد از او پرسیدیم ما درباره قتل صغری شایعاتی شنیده ایم و محمد شیروانی کیست جواب داد من هم شنیده ام ولی اطلاع زیادی ندارم محمد شیروانی را هم نمی شناسم ولی شنیده ام ابرقوئی ها برای جزئی اختلاف همدیگر را به قتل می رسانند. صبح روز بعد که هوا خیلی سرد و طوفانی بوده مجنوب به حظیرة القدس می رود تا ظهر معطل می شود اما هیچ یک از قضات حاضر نمی شوند چون در خلاصه مذاکرات محفل روحانی نوشته بودند عباسعلی پور مهدی در جلسه محفل حاضر شده قضات محترم و با انصاف این مطلب را داستانی ساخته و دست آویزی قرار داده اند که پور مهدی از طرف محفل روحانی یزد به ابرقو رفته و با حاج میرزا حسن شمس تماس گرفته و بوسیله شمس سه نفر اسفندآبادی بهائی را برای قتل صغری و فرزندانش

انتخاب و مأمور قتل کرده اند اما برای اثبات این اتهامات سراپا دروغ و ناروا کوچکترین دلیل و اماره ای بر علیه این اشخاص ارائه نداده و بازپرس و دادستان با اطلاع معاون زاده رئیس دادگستری یزد فقط برای خدمت به اسفندیار خان سالاری مرتکب این اعمال خلاف قانون شده اند البته این تعبیرات و توهمات مقرون به کوچکترین قرینه معقول و منطقی نیست و هیچ نادانی اینهمه ترهات نامربوط را بهم نمی بافت زیرا اگر تمام این اباطیل صحیح و مقرون به واقع تصور شود معلوم نیست چرا محفل روحانی یزد مستقیماً با حاج میرزا حسن شمس که مردی عاقل و بسیار فهیم و هوشیار بوده حضوراً تماس نگرفته و عباسعلی پور مهدی را که مردی ساده لوح و بی اطلاع بوده مأمور به ابلاغ این مهم نموده است بعلاوه اگر واقعاً محفل روحانی یزد این مأموریت را به عباسعلی پور مهدی داده و حضور او را در صورتجلس ذکر کرده و بعد از توقیف سه نفر اسفندآبادی این صورتجلس را از دفاتر و اوراق محفل برنداشته و برای ملاحظه قضات محترم نگاهداشته باید این افراد را بنام محجور از تعقیب و مجازات معاف ساخت ولی حقیقت آنست که فقط قضات مغرض و ناصالح از این اراجیف برای اثبات جرم استفاده نموده اند.

مسافرت فاضل جلیل و بزرگوار عبدالحمید اشراق خاوری به طهران

خوشبختانه قضات یزد متوجه نشده اند که اشراق خاوری در مسافرخانه حظیرة القدس اقامت دارد وگرنه معظم له را نیز به اتهام واهی گرفتار می ساختند. یک روز پس از ورود قضات به حظیرة القدس با آنکه هوا خیلی سرد و طوفانی بوده ایشان برای تقدیم گزارش به محفل ملی رهسپار طهران می شود پس از چند روز محفل روحانی ملی هم یکی از وکلای دادگستری طهران بنام ساسان را که از دوستان

معاون زاده بوده برای مذاکره با او و اثبات بیگناهی متهمین به یزد می فرستند ساسان که از دوستان عباس استادان وکیل دادگستری در یزد بوده گویا چند روزی هم در خانه او رحل اقامت می افکند اعضای محفل از فحوای کلامش استنباط می کنند که قضات دادگستری یزد توقعات زیادی از آنها دارند ولی چون آنها بیگناه بوده اند حاضر به جلب رضایت خاطر قضات نمی شوند قضات هم به نفع مرتکبین واقعی و علیه بهائیان به متهم کردن و تعقیب آنان می پردازند.

عزل فرماندار یزد

از آنجائیکه فرماندار یزد به استناد گزارشات واصله از ادارات ژاندارمری و بخشداری ابرقو واقعه قتل فجیع در ابرقو، انگیزه قتل، مرتکبین و محرک آن را به وزارت کشور اعلام می کند و در اختیار جراید محلی و روزنامه باختر امروز و روزنامه داد چاپ طهران قرار می دهد انتشار این خبر صحیح در جراید اسفندیار خان سالاری را که در مظان اتهام به تحریک قتل بوده و در بیم و هراس بسر می برده بشدت مضطرب و متوحش می سازد برای نجات خود و رهائی سه نفر متهمین بازداشت شده به تکاپو می افتد و چاره جوئی می نماید و با کمک و راهنمایی عباس استادان وکیل دادگستری موافقت قضات و رئیس ژاندارمری یزد را برای کمک به خود از طریق انحراف مسیر دادرسی و متهم کردن افرا بیگناه بدست می آورد اما چون بنی آدم فرماندار شریف و حقگوی یزد حاضر به همکاری با آنان نمی شود افرادی که در صدد بودند بهائیان را وجه المصالحه قرار داده آنان را به ارتکاب قتل متهم کنند با اعمال نفوذ در یزد و طهران در اواخر اسفند ماه ۱۳۲۸ شمسی موجبات احضار بنی آدم را به طهران فراهم نموده و احمد معاون زاده رئیس دادگستری یزد را که از هر حیث

مورد اعتمادشان بوده به کفالت فرمانداری هم منصوب می کنند و عنان اختیار و زمام امور شهروندان شهرستان یزد را در کف با کفایت و بلا معارض آن حاکم مطلق العنان قرار می دهند تا قضات دادرسی یزد و ضابطین دادگستری با استظهار و اطمینان به حمایت ایشان در کمک به اسفندیار خان و وارد آوردن بهتان به بهائیان بیگناه آزادی عمل داشته باشند و کسی را جرأت و جسارت ایراد و اعتراض نباشد. مسافرت معاون زاده به ابرقو و اسفندآباد و رفتن به حظیرة القدس یزد دلیلی روشن و شاهی گویا بر این مدعاست.

بازداشت اعضای محفل روحانی یزد

مقارن با عید نوروز ۱۳۲۹ شمسی بازپرس با صدور احضاریه میرزا بدیع الله افنان، محمود مشکی، غلامحسین سالکیان، میرزا محمد علی افنان را برای بازجوئی به دادرسی احضار می کند ولی از آنها بازجوئی نکرده وقت را تغییر می دهد منظورش ارباب اعضای محفل بوده است در همان ایام به فکر متهم کردن جلال بینش بازرگان می افتند دفاتر و اوراق تجارتخانه اش را ضبط می کنند و مدعی می شوند که بینش با شمسی طرف معامله و داد و ستد بوده پس در قتل ابرقو هم شرکت داشته چون بینش علیل المزاج بوده برای معالجه به طهران می رود بازپرس پرونده را برای تعقیب او مفتوح می گذارد.

بازپرس روز پنجشنبه ششم مهرماه ۱۳۲۹ نه (۹) نفر اعضای محفل روحانی را احضار می کند هفت نفر که در یزد حاضر بودند در وقت مقرر به دادرسی می روند. از آنها سؤال می کند عباسعلی پور مهدی برای مهاجرت به ابرقو چه مبلغ از محفل گرفته، برای چه به ابرقو رفته، چه ارتباطی با محمد شیروانی داشته و آیا

اعضای محفل محمد شیروانی و برادرانش را می شناخته اند یا نه؟ اعضای محفل پاسخ می دهند پور مهدی یک پبله ور کم سرمایه بوده که به ابرقو رفت و آمد می کرده با محمد شیروانی هیچ آشنائی و ارتباطی نداشته اعضای محفل هم شیروانی و برادرانش را نمی شناسند.

در روز پنجشنبه بازپرس قرار بازداشت و تعقیب محمود مشکی، غلامحسین سالکیان و اسفندیار مجنوب را صادر کرده آنها را تحت الحفظ با دستبند به زندان می فرستند دو روز بعد یعنی روز شنبه ششم مهرماه میرزا محمد علی افنان، میرزا بدیع الله افنان، حبیب الله رافتی و دکتر عبدالخالق ملکوتیان را احضار و پس از مختصر بازجویی تحت الحفظ به زندان می فرستند. پس از چند روز دکتر کیخسرو راستی عضو پیشین محفل روحانی یزد را هم که در شیراز بوده به یزد احضار کرده بازداشت می کند و برای هر یک از متهمین مبلغ ده هزار تومان وجه الضمان تعیین می نماید. منشی تجارتخانه محمود مشکی و دو نفر از بازرگانان معتبر پیمان و خدایار پیری حاضر به پرداخت وجه الضمان می شوند ولی معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان یزد که با بازپرس موافق بوده قرار تعقیب و توقیف متهمان بیگناه را تأیید می کند و محبوسین را در زندان نگاه می دارد حق ملاقات با بستگان و دریافت نامه، مطالعه کتاب و روزنامه را از آنها سلب می کند. اسفندیار مجنوب در صفحات ۴۵ و ۴۶ خاطراتش می نویسد:

در اولین لحظه که من و مشکی و سالکیان را تحویل زندان دادند مشکی و سالکیان از وضع ناهنجار زندان بشدت ناراحت شدند ولی من چون دومین دفعه بود که به زندان می افتادم آنها را تسلی دادم شمس و پور مهدی را ملاقات کردیم گفتند ما از جهنم زندان مجرد به زندان عمومی یعنی بهشت منتقل شده ایم. در آن روز ظهر ما غذا نداشتیم در خوردن نان و هندوانه با آن دو نفر شریک شدیم. در ایام زندان هیچیک از اعضای محفل غذای زندان را نمی خوردیم بستگان ما هر روز از خانه غذا

می آوردند مبلغی به مأمورین زندان انعام می دادند تا پس از بازرسی غذاها را به ما تحویل دهند همه در اطراف یک سفره می نشستیم و با هم غذا می خوردیم و به بعضی از محبوسین هم غذا می دادیم آنها رفته رفته فهمیدند ما بیگناه هستیم دیگر به ما بی احترامی نمی کردند.

متهمین بیگناه ابرقو و اسفندآباد که رفتار خشونت آمیز مأمورین و وضع مشقت بار زندان مجرد را برای ما تعریف می کردند بی اندازه متأثر می شدیم که شمه ای از آن مصائب در صفحات بعد شرح داده خواهد شد.

احضار دکتر کیخسرو راستی از شیراز

چون والدین همسر دکتر راستی مقیم شیراز بودند همسر دکتر راستی ترجیح می دهد شیراز را محل سکونت خود قرار دهد لذا دکتر راستی با میل خود از یزد تقاضای انتقال به شیراز را می نماید و در بهداری شیراز به طبابت ادامه می دهد. پس از اینکه بازپرس یزد هفت نفر از اعضای محفل روحانی یزد را به اتهام معاونت در قتل ابرقو تحت تعقیب قرار داده آنها را بازداشت می کند بستگان محبوسین به دادسرای یزد شکایت و تقاضا می نمایند تا قبل از محاکمه شوهرانشان را با سپردن ضامن از زندان آزاد کنند.

داستان پاسخ می دهد چون دو نفر از اعضاء محفل در یزد نیستند برای جلوگیری از تبانی آنها نمی توان قبل از بازجویی از آن دو نفر محبوسین را آزاد کرد. بستگان محبوسین ناچار از محفل روحانی ملی استمداد می نمایند محفل ملی یکی از وکلای معروف طهران را که با معاون زاده رئیس دادگستری یزد سابقه دوستی داشته مأموریت می دهند تا با معاون زاده که برای مرخصی در طهران بوده مذاکره کند.

معاون زاده قول می دهد پس از بازجویی از دو عضو غایب تمام متهمین را آزاد خواهند کرد محفل روحانی ملی به جناب آقای علی نخجوانی که در آن موقع در شیراز تشریف داشتند تلگراف می کنند که فوراً دکتر راستی را به یزد روانه نمایند با وجودی که دکتر راستی در اثر ابتلای به انفلوانزا دچار تب و ضعف شدید و بستری بوده برای اجرای امر محفل ملی با هواپیما به اصفهان حرکت و سپس خود را به یزد رسانیده به منزل مهربان جوانمردی که از دوستانش بوده وارد می شود عضو دیگر دکتر محمد منشادی هم از طهران به یزد مراجعت می نماید. بستگان محبوسین به دادسرا اطلاع می دهند که هر دو عضو غایب به یزد برگشتند آماده بازجویی هستند بیست روز به انتظار می گذرد ولی دادسرا آن دو نفر را احضار نمی کند در آن موقع دکتر عزیز الله نویدی وکیل دادگستری که برای مطالعه پرونده متهمین در یزد اقامت داشته دو نفر عضو محفل را راهنمایی می کند تا به دادسرا بنویسد که برای بازجویی حاضرند. دکتر راستی نامه را به دفتر دادسرا می دهد روز بعد که برای حصول نتیجه به دادسرا مراجعه می کند بازپرس پس از مختصر بازجویی قرار تعقیب و بازداشت ایشان را صادر می نماید دکتر راستی در خاطراتش می نویسد:

وقتی وارد زندان شدم هفت نفر اعضای محفل که منتظر صدور قرار منع تعقیب خود بودند از ملاقات من مات، متحیر، نومید و مأیوس شدند چون دکتر منشادی تنها جراح بیمارستان پهلوی یزد و پزشک قانونی بود با قضات مراد و آشنائی داشت از کمک به او کوتاهی نکردند رئیس بیمارستان هم نامه ای به بازپرس نوشت که چون دکتر منشادی جراح منحصر به فرد بیمارستان است برای جراحی و معالجه بیماران احتیاج مبرمی به وجودش دارند بازپرس هم که به او لطف و نظر مساعد داشت قرار تعقیبش را صادر کرد ولی با اخذ ضامن از بازداشت ایشان صرف نظر کرد.

کوشش های بیدریغ دکتر عزیزالله نویدی

دکتر نویدی وکیل با سابقه، مبرز و خوشنام طهران بود که محفل روحانی ملی ایران هم ایشان را به نمایندگی از طرف خود انتخاب کرده بودند. دکتر نویدی اقداماتی را که برای استخلاص متهمین بیگناه یزد نموده در خاطراتش چنین شرح داده است که با احتراز از اطاله کلام مختصری را نقل می کنیم.

محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران نماینده امر را مأمور رسیدگی و دفاع از متهمین بیگناه یزد نمودند. بنده در طهران با آقای محمد رضا جلالی نائینی وکیل دادگستری برادر دادستان یزد آشنائی داشتم ایشان را ملاقات و طبق اسناد و دلائل متقنه به مشارالیه ثابت گردید که بهائیان بیگناه و مظلومند و دادسرای یزد فقط از روی بغض و عداوت مذهبی به چنین عمل ظالمانه ای اقدام کرده چنانچه آن جناب به یزد مسافرت نمایند می توانند برادر خود را متوجه حقایق نموده از ادامه این بی عدالتی و ظلم فاحش جلوگیری نمایند لذا مشارالیه و بنده هر یک جداگانه به یزد رفتیم برای اینکه اعدا از سفر بنده به یزد اغتشاشی ایجاد ننمایند و مزاحمت بیشتری برای احباء فراهم نکنند روزها در منزل آقای روحانی سکونت داشتم و غروب در موقع تاریکی هوا به ملاقات افراد لازم می رفتم. مصادف با ورود من علاوه از هفت نفر از اعضای محفل یزد را که قبلاً توقیف کرده بودند صادقی بازپرس یزد دکتر کیخسرو راستی را هم که از شیراز احضار کرده بود بازداشت نمود.

شبان به منزل جواد صادقی بازپرس یزد رفتم جریان را با او در میان نهادم تذکر دادم که بر خلاف حقیقت و واقع عهده ای بهائی بیگناه را متهم و بازداشت کرده اید و تعداد زیادی از صفحات اول پرونده که محرکین واقعی قتل را معین و معرفی می کرده از پرونده برداشته اید و حتی فراموش کرده اید بجای آنها اوراق جدیدی

بگذارید و یا دوسیه ساختگی را از صفحه اول شروع کنید ثابت کردم پرونده بعدی ساختگی، عاری از حقیقت و مفتضح است صادقی قول داد که رویه خود را تغییر دهد ولی نه بازپرس و نه سید محمد جلالی نائینی دادستان هیچکدام به قول خود وفا نکردند.

دکتر نویدی می نویسد:

نواقص پرونده دستخورده نامنظم را به بازپرس اعلام نمودم ولی صادقی بازپرس به حدی به موافقت قضات مافوق و حمایت مقامات عالییه وزارت دادگستری و صاحبان نفوذ و قدرت مستظهر و مطمئن بود که از آن اقدامات آشکارای خلاف قانون هم بیم و هراسی نداشته زیرا او را مواخذه و استیضاح هم نکردند کما اینکه وقتی رسماً به دیوان کیفر شکایت نمودم که اوراق اولیه را از پرونده برداشته اند باقر عاملی رئیس دیوان کیفر که بعداً به وزارت دادگستری منصوب شد هیچ اقدامی بر علیه بازپرس و دادستان یزد ننمود و با کلمات زشت و خارج از نزاکت به من پاسخ داد.

باید به حال ارباب رجوعی که با چنین قضاتی سر و کار دارند زار زار گریست؟

دکتر نویدی که برای زیارت اعتبار مقدسه و اماکن متبرکه و شرفیابی به حضور مبارک حضرت ولی امرالله رهسپار ارض اقدس گردیده در خاطراتش مرقوم می دارد: در فروردین ماه سال ۱۳۳۱ شمسی که نماینده امر افتخار تشرف به حضور هیکل اطهر حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه را داشت هنوز موعد محاکمه اعضای محفل روحانی یزد نرسیده بود مراتب را به شرف عرض رساندم فرمودند جناب افنان بزرگ^۱ به حضرت اعلی تاسی کرده اند و مقرر فرمودند که نماینده امر زندانیان را ملاقات و تکبیر خالصانه هیکل مبارک را به آنان ابلاغ نمایم. حسب الامر پس از ورود به

^۱ منظور از افنان بزرگ میرزا محمد علی افنان بوده است

ایران اطاعت و اجرا گردید چون حضرت ولی امرالله به دکتر نویدی فرموده بودند: (شما دروغ^۲ امرالله هستید از احبای مظلوم دفاع کنید).

برای امتثال امر مطاع مبارک دکتر نویدی وکالت و دفاع از متهمین یزد را افتخاراً پذیرفته لحظه ای آرام نمی نشست، با اشتیاق زیاد و کوشش خستگی ناپذیر برای استخلاص موکلین خود سعی بلیغ مبذول می داشت و با آنکه در معرض خطر شدید قرار داشت در نهایت شهامت در دادگاه از آنها به دفاع پرداخت.

سابقه آشنائی من با احمد معاون زاده رئیس دادگاه شهرستان یزد

نصیری می نویسد:

گرچه این یادداشت ها خاطرات شخصی است اما ذکر سابقه آشنائی با احمد معاون زاده مخصوصاً با موضوع ابرقو چندان نامناسب نیست.

در سال ۱۳۱۳ شمسی در دادگاه های شهرستان طهران دادرس علی البدل بودم پس از مدتی خدمت به سمت بازپرس دادرسای شهرستان یزد منصوب شده عازم رفتن بودم در آن زمان موسوی زاده رئیس شعبه سوم دادگاه های مرکز بود (که بعدها در زمان نخست وزیری قوام السلطنه به وزارت دادگستری رسید) چون از انتقال من به یزد مستحضر شد و خود ایشان هم اهل یزد و آشنائی کامل درباره اهل محل و مأمورین دولت داشت ضمن معرفی قضات و مأمورین دیگر شرح مفصلی از محاسن و جدیت و پشتکار معاون زاده بیان نمود (که بازپرس اسبق یزد بوده) و نسبت به بازپرس بعد از او حسن ظن نداشت که حتی به سلب صلاحیت قضائی هم منجر شده بود از این جهت من برای اولین بار با نام معاون زاده آشنا شدم و از او به عنوان یک مرد شریف

^۲ دروغ یعنی زره - لباس جنگی

وظیفه شناس یاد می کردم. در ورود به یزد هم آثار اقدامات او بسیار جالب بود. خط خوشی داشت و با حوصله زیاد پرونده های بازپرسی را تعقیب کرده بود و در عین حال معلوم و مشهور بود که در کارها سخت گیر هم بوده است. شدت عمل او را همکارانش مقرون به حسن نیت و به قصد اصلاح افراد متجاوز و متعددی می دانستند. در زمستان همان سال معاون زاده برای ملاقات با عدالت برادرش که رئیس فرهنگ یزد بود به یزد آمد و من با حسن ظنی که به ایشان داشتم از دیدارشان مسرور شدم و همیشه از او خاطره خوش داشتم.

در وقایع شهریور ۱۳۲۰ شمسی و اشغال ایران از طرف متفقین که من از اردبیل به طهران آمدم و بعد از مدتی که قرار شد تمام مأمورین به محل مأموریت خود برگردند صفی نیا قاضی شریف و نیکنام وزارت دادگستری که در آن زمان رئیس دفتر مجید آهی وزیر دادگستری بود به من تذکر داد که اگر مایلی به اهواز منتقل شوی چند روزی صبر کن که پست دادستانی اهواز خالی است چون معاون زاده دادستان اهواز به مشهد منتقل شده است شما بجای او به اهواز بروید. من حسن استقبال نمودم و چندی بعد عازم اهواز شدم باز در دادستانی اهواز شاهد و ناظر اقدامات و سخت کوشیهای معاون زاده شدم اغلب افرادی که از معاون زاده و شدت عمل او انتقاد می کردند و دلائل سخت گیریهای نامناسب را اقامه می نمودند من باور نمی کردم و با تعبیر به اینکه این اقدامات ناشی از سوء نیت نبوده است حسن ظن خود را نسبت به ایشان حفظ می کردم اما در مورد پرونده قتل ابرقو تا قبل از جلسات دادرسی من معاون زاده را در کار پرونده سازی ابرقو در سمت حاکم دادگاه شهرستان یزد شخص غیر مسئول و بی طرف می دانستم ولی پس از اینکه به وکالت متهمین اسفندآبادی انتخاب شدم و پرونده را مطالعه کردم و در دفتر دادگاه با آنها مذاکره نمودم خلاف آن برایم ثابت شد که نه تنها ایشان بی طرف نبوده بلکه برای فرار دادن قاتلین واقعی و محرک جرم و متهم کردن افراد بیگناه اعمال نفوذ هم کرده است. گرچه جواد صادقی

بازپرس یزد اولین کسی است که سنگ بنای پرونده مجعول و غیرمعقول و تهمت واهی به بیگناهان را گذاشته و مسئول اصلی و اولیه پرونده سازی شناخته می شود ولی من تصور می کنم که صادقی تحت تأثیر قضات مافوق قرار گرفته است زیرا یقین دارم اگر قضات مافوق در این مورد بی طرف و بی غرض بودند صادقی هرگز جرأت و جسارت مکاشفه و غیبگوئی و برداشتن اوراق را از پرونده نداشت من جلالی دادستان یزد را نمی شناسم ولی با سابقه آشنائی که با معاون زاده دارم با احتمال بسیار این پرونده سازی را مربوط به شخص ایشان تصور می نمایم زیرا مسافرت معاون زاده همراه با بازپرس و دادستان و حضور اسفندیار خان، عباس استادان وکیل دادگستری و استوار خاکپور در ابرقو و اسفندآباد در نزد ایشان و مسافرت به اسفندآباد برای نظارت در تشریفات معرفی سه نفر بهائی اسفندآبادی و اقامت مدت طولانی در ابرقو و ورود به حظیرة القدس یزد همراه بازپرس و دادستان تماماً مغایر با شئون قضائی او بوده است که احتمال مرا تأکید می نماید زیرا معاون زاده در مقام ریاست دادگاه شهرستان باید با عدالت و دور از هر گونه حب و بغض به اعتراض متهمین بیگناه به قرار بازپرس رسیدگی و قضاوت نماید نه آنکه با مأمورین دادرسی و ژاندارمری در تعقیب و توقیف و اهانت به افراد شرکت نماید در کمال تأسف به عنوان شاهد نزد اسدالله زمانیان بازپرس اعزامی طهران شهادت خلاف واقع داده گفته محمدرضا دو نفر را معرفی کرده در حالیکه آن طفل مظلوم بعد از اعمال شکنجه از ترس اجباراً فقط به یک نفر اشاره کرده است.

زندان ترسناک یزد

متهمین مظلوم بی پناه اسفندآباد و ابرقو را چندین ماه در زندان متعفن و تنگ و تاریک که روز و شب برای آنها فرقی نداشته نگاه می دارند. طول سلولهای زندان

مجرد کمی بیش از یک متر و عرض آنها هشتاد سانتیمتر بوده که آن بیچاره ها نمی توانستند ب راحتی بخوابند. زندانبانان با رفتار خشونت آمیز خود جان آنها را به لب می رساندند. سه شبانه روز به محمد شیروانی آب نمی دهند که از فرط تشنگی نزدیک به هلاکت بوده. عباسعلی پورمهدی و احمد نکویی به بیماری اسهال مبتلا می شوند آنها را نزد پزشک معالج نمی برند عمداً حاج میرزا حسن شمسی را سه ماه به حمام نمی فرستند که از کثافت و شپش لحظه ای آرام نداشته چون دستهایش را با دستبند بسته بودند نمی توانسته بدنش را بخاراند مجبور شده شانه ها و پشتش را به دیوار خشت و گلی زندان بمالد گاهی که به توالت احتیاج داشته برای اینکه او را معذب کنند مأمورین معطل می نموده. بعداً که او را از زندان با پایند بیرون می آوردند هنگام بالا رفتن از پله ها می افتاده سایر محبوسین و مأمورین می خندیدند و او را مسخره کرده و به مقدسات دینی اش توهین می کردند که برایش غیرقابل تحمل بوده هر وقت محبوسین با سختی می خوابیدند ساس و حشرات موذی از سر و رویشان بالا می رفته از صدای عجیب و غریب خش خش مار که از سوراخهای دیوار کهنه زندان به گوششان می رسیده لرزه بر اندامشان می افتاده است. پس از چند ماه که محبوسین را از زندان مجرد به زندان عمومی منتقل می کنند مثل این بوده که از جهنم به بهشت رفته باشند. یک روز شمسی یک نفر زندانی چاق و فربه را که از زندان مجرد به حیاط زندان عمومی آورده بودند مشاهده می کند که پیراهن مملو از شپش او را بیرون می آورند و با محلولی از گرد دودت و نفت به وسیله تلمبه امشی آغشته می کنند تا شپشها را بکشند که از سرایت به دیگران جلوگیری شود اما در آن محیط آلوده اینکار چه اثری می توانسته داشته باشد.

یک روز که بنی آدم فرماندار محترم یزد به بازدید زندان می رود تصادفاً محمد شیروانی مشغول نماز خواندن بوده سرهنگ عبقری رئیس شهربانی یزد به او فحاشی می کند که قاتل را با نماز و عبادت چه کار فرماندار می گوید بگذارید بیچاره

نمازش را بخواند او هنوز در مظان اتهام است محاکمه و محکوم نشده شاید بیگناه باشد.

اشاره ای به وضع محبوسین

در رساله کیفر بیگناهان می نویسد:

زندانیان بیگناه نه تنها از وضع ناهنجار زندان یزد و رفتار خشونت آمیز زندانبانان رنج می بردند بلکه در مسیر میان زندان و دادسرا هم در معرض حمله و هجوم مردم متعصب قرار داشتند زیرا فحش و ناسزائی نبود که نثار آنها نکنند. یک روز که قرار بوده آن مظلومان را برای بازجویی از زندان به دادسرا ببرند همگی به دفتر زندان رفته به رئیس زندان تظلم می کنند که ما در بین راه تأمین جانی نداریم شاید اراذل و اوباش با سنگ و چوب به ما حمله کنند. رئیس زندان می گوید شما را با محافظ می فرستیم ولی بهتر است با تاکسی بروید. پس از چند دقیقه خبر می رسد که هیچ راننده تاکسی حاضر نمی شود این افراد را به دادگستری ببرد اعضای محفل روحانی از رئیس زندان خواهش می کنند از دو نفر راننده بهائی تقاضا کنند. دو نفر راننده بهائی می آیند آنها را تحت الحفظ به دادسرا می برند در داخل دادسرا عده ای با چوب و چماق و سنگ در صدد حمله به آنها بوده اند که مأمورین شهربانی جلوگیری می نمایند ولی هر چه کلمات رکبیک و حرفهای زشت بلند بودند به آنها نسبت می دهند.

رفتار خشونت آمیز مأمورین در آن وضع نامساعد بهداشتی که محبوسین را به ستوه آورده و جانشان را به لب رسانیده بود از دو عامل ناشی می شده یکی اینکه چون به دروغ شایع کرده بودند که متهمین افراد قسی القلب و سنگدل هستند که صغری و